

پشت پرده انقلاب اسلامی

"ایران، گذرگاه اشغالگران جبار"

نوشته: ایرج آرین پور

چگونه یک ملای حیل‌گر شیعه

مشروطیت ایران را تعطیل کرد، سلسله پهلوی را منقرض ساخت، ملت ایران را به اسارت درآورد و کشور را دستخوش کشتار، ویرانی و غارت بی‌سابقه کرد؟



جامعه فاسد ز خیانت شده	مسخره عنوان دیانت شده
خانه ما کرده خیانت خراب	نیست جز این باعث این انقلاب
تاکه چنین است، چنین است حال	به شدن حالت ما، دان محال
	صغیر اصفهانی

هدف

هدف نویسنده از تقدیم این مقاله تحقیقی به خوانندگان ارجمند فصلنامه وزین "ره آورد"، این است که خوانندگان به خصوص نسل جوان ایران به پدیده بی سابقه انقلاب اسلامی با چشمی باز نگاه کنند و با شناخت واقعیات حادثه، برای خروج از بن بست که در آن گرفتار شده اند، آگاهانه تر اندیشیده و چاره جویی کنند. همچنین تصویری کلی در اختیار پژوهشگران قرار گیرد تا تحقیقات خود را بر واقعیات مربوط به انقلاب سیاه خمینی متمرکز سازند و به رهایی ملت ایران از این ورطه‌ی بسیار خطرناک کمک کنند.

انقلاب

در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ شمسی، برابر با ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ میلادی و ۱۳ ربیع الاول ۱۳۹۹ قمری، یک انقلاب پیش ساخته مارکسیستی - مذهبی در ایران پیاده شد و به ثمر رسید که آن را انقلاب اسلامی نام گذاشتند. حاصل آن انقراض پادشاهی و تاسیس یک جمهوری موهوم و بدعتی به نام جمهوری اسلامی بود که به اسب معروف تروا (Trojan Horse) شباهت بسیار داشت؛ زیرا پس از حضور در ایران، دیری نپایید که از درون پیکر ظاهر فریب و خوش تصویر شده‌ی آن صدها پل پوت، کارلوس و ابونضال معمم و مکلاً بیرون ریختند و هزاران بلا و مصیبت و نکبت و بدبختی بر سر ملت ایران باریدن گرفت. هنوز هم پس از گذشت ۳۳ سال از عمر این انقلاب خونین و مخرب، مشقات و تلخکامی‌های عمومی ایرانیان همچنان ادامه دارد و رو به افزایش است.

رهبری آشکار انقلاب اسلامی را که زیان‌های مادی و معنوی بی‌انتهایی برای ایران و ایرانیان به

همراه آورد، یک ملائی لجوج و کینه‌توز شیعه به نام حاج روح‌الله خمینی، متولد ۱۲۷۹ شمسی برابر با ۱۹۰۰ میلادی بر عهده داشت که برخی از منابع خارجی، اصل او را روح‌الله هندی نیز نامیده‌اند.^۱ بعضی از محققان ایرانی هم یادآور شده‌اند که رهبر کینه‌توز، پرابهت و پیروز انقلاب اسلامی، آن‌گونه که رسم تعدادی دیگر از ملاهای شیعه بوده، نام‌های متعددی داشته است. حتی در کتاب "گفته نشده‌ها درباره‌ی روح‌الله خمینی" تألیف تحقیقی مهدی شمشیری، آمده است که وی دارای چهار شناسنامه بوده که یکی از آنها با نام خانوادگی هندی در سال ۱۳۰۴ شمسی در خمین صادر شده است. شناسنامه‌ای در قم با نام خانوادگی موسوی خمینی داشته و یک شناسنامه دیگر با نام خانوادگی مصطفوی از گلپایگان برایش صادر شده است. شناسنامه دیگری نیز پس از انقلاب به همان نام خانوادگی مصطفوی از خمین برای او تدوین و ارایه شده است.^۲ متملقان فراوان و منحرف جمهوری اسلامی که یکی از کارهای زشت عدیده‌ی آنها تحریف و جعل تاریخ و فرهنگ ایران است، با آن که قانون سجل احوال در ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ شمسی (۲۵ سال بعد از مرگ پدر خمینی) به تصویب مجلس رسید، نه تنها کشته شدن پدر خمینی را که در سن ۵ ماهگی پسرش به دست اشرار منطقه صورت گرفت، "شهادت" یعنی مرگ در راه خدا نامیده‌اند، بلکه برای پدر و پدر بزرگ خمینی نیز نام خانوادگی جعل کرده، علاوه بر آن، به آنها مناصب و مقامات مذهبی و علمی هم اعطا کرده‌اند. این چاپلوسان ابن‌الوقت پدر خمینی را "آیت‌الله سید مصطفی موسوی" و پدر بزرگ او را "علامه جلیل‌القدر مرحوم سید احمد موسوی" نام گذاری کرده‌اند.^۳

تعبیرات و نظرات نادرست درباره علل انقلاب

با آن که بیش از ۳۳ سال از وقوع انقلاب اسلامی و برقراری رژیم موسوم به ولایت فقیه در ایران می‌گذرد و تا کنون هزاران کتاب و ده‌ها هزار گزارش و مقاله و رساله در این باره به زبان‌های مختلف انتشار یافته است، اما هنوز تصویر و توضیح واقعی و درستی از این پدیده نوظهور ارایه نشده است. اکثر صاحب‌نظران، حتی آن‌هایی که مدارج و مقامات بالای سیاسی را در ایران و جهان داشته‌اند، تعبیرات و تفسیرهای نادرستی درباره علل و جهات و ریشه‌های این انقلاب زیان‌بار ارایه داده‌اند. بد نیست به نمونه‌هایی از چنین **توجیحات غیر واقع و نادرست** اشاره شود.

در کتاب "چهره‌هایی در تاریخ ایران"، نوشته امیر نجات، چاپ ۱۳۶۰، صفحه ۴۰۶ آمده است که عده‌ای معتقدند قطع کمک ۴۰۰ میلیون دلاری سالانه دولت به ملاهای شیعه که در زمان دولت جمشید آموزگار صورت گرفت، موجب شد که روحانیون ایران برای شورش متشکل گردند. حتی محمدرضا پهلوی، آخرین پادشاه ایران نیز در کتاب پاسخ به تاریخ در این باره نوشته است:

"مدت‌ها بود که دولت ما به ملاها کمک‌های اساسی و قابل توجهی می‌نمود. در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶ شمسی) به علت وضع اقتصادی، آموزگار نخست‌وزیر ناچار این کمک‌ها را قطع کرد. به موجب فرضیه بعضی از مسوولان غرب، این عمل موجب شد که روحانیون ایران برای شورش متشکل گردند. با توجه به سابقه امر از اقدام آموزگار در این زمینه متأسف هستم."^۴

محمود طلوعی در صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸ کتاب خود به نام "صد روز آخر"، شرح دیدار شاه را با غلامحسین صدیقی، از سران جبهه ملی و علی‌امینی، نخست‌وزیر اسبق شرح می‌دهد. در این دیدار

۱ - - دایره‌المعارف CHAMBRES. چاپ هفتم، سال ۱۹۹۸، نیویورک، صفحه ۱۰۳۸

۲ - صفحات ۲۵ تا ۲۸ کتاب، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۱، هوستون تگزاس

۳ - کتاب فرهنگ جامع تاریخ ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات آرون، جلد اول، صفحات ۴۹ تا ۵۴

۴ - پاسخ به تاریخ، ۱۹۸۰، صفحه ۱۵۵

مشترک، شاه می گوید: "ما اطلاع داریم که توطئه‌ای عظیم علیه استقلال ایران در شرف تکوین است؛ توطئه‌ای بین‌المللی که متأسفانه توسط بعضی از مخالفان به اجرا درآمده است."^۵

غلامحسین صدیقی در جواب شاه می گوید: "آن مقاله لعنتی چه بود (منظور مقاله رشیدی مطلق علیه خمینی در روزنامه اطلاعات است). من هم جای آقای خمینی بودم همان کار را می کردم که ایشان می کند." سپس اظهار نظر می کند: «اگر اصول قانون اساسی مو به مو اجرا شود، اگر به روحانیت توهین نشود، اگر انتخابات کاملاً آزاد باشد، اگر ساواک منحل شود و هزار اگر دیگر ... آقای خمینی هم مخالفتی نخواهد کرد چرا که او مرد میهن دوستی است و حاضر نیست ایران به آتش کشیده شود.»^۵

پادشاه، چه قبل و چه بعد، از آن چه می گذشت، تصور درستی نداشت و به همین علت تصمیم مناسبی نمی توانست بگیرد و قدرت رهبری را به کلی از دست داده بود. وی در نهم دی ماه ۱۳۵۹ در ملاقات با هیات رئیسه دو مجلس در کاخ گلستان گفت: "از همه اوضاع باخبرم. من شاپور بختیار را به نخست وزیری منصوب کردم. من به مسافرت خواهیم رفت و این ناآرامی‌ها برطرف خواهد شد." شاه حتی در مصاحبه‌ای که در سال ۱۹۸۰ در قاهره با خانم کاترین گراهام (Katharine GRAHAM) ناشر وقت روزنامه واشنگتن پست و جیم هاگلند (Jim HOAGLAND) یکی از سردبیران سیاسی این روزنامه به عمل آورد، در پاسخ این سؤال که گفته‌اند یکی از دلایل سقوط رژیم شما پیشرفت بسیار زیاد بود نه پیشرفت بسیار کم، اظهار داشته بود که: "ما تند تر از آن رفتیم که برخی افراد بتوانند هضم کنند، در همه زمینه‌ها، دمکراتیزه کردن، آزادسازی، عدم تمرکز و افزایش فوق‌العاده درآمد مردم. آنها تقریباً از عهده خرید هر چیزی برمی آمدند. در دوران من درآمد سرانه از ۶۰ دلار به ۲۵۴۰ دلار رسید و اینک (۱۹۸۰) بایستی حداقل ۴۰۰۰ دلار می بود."

محمد رضا شاه در همین مصاحبه از این که در برابر مخالفان خود "سیاست تسلیم" را در پیش گرفت، اظهار تأسف کرد و گفت اشتباه محاسبه شخصی او همراه با پیام‌های ضد و نقیض توسط دولت‌های آمریکا و بریتانیا به شکست او منجر شد. وی اضافه کرد متقاعد شده است که غرب خواستار جمهوری اسلامی بود و شاید فکر می کرد با اسلام می تواند کمونیسم را مهار کند. او به خصوص دولت‌های بریتانیا و آمریکا و رسانه‌های غربی را برای پیشبرد سقوط خود مورد ملامت قرار داد.^۶

شاه فرضیه خویش را در مورد علت سقوط کشور و پیروزی خمینی و انقلاب اسلامی، حتی در مصاحبه تاریخی خود با دیوید فراست (David FROST) مصاحبه کننده معروف انگلیسی هم تکرار کرد. وی در این مصاحبه علت سقوط رژیم پادشاهی را توطئه‌های شرکت‌های بزرگ نفتی و دخالت‌های کشورهای بیگانه، به خصوص آمریکا و بریتانیا در امور داخلی ایران اعلام کرد.^۸ مجله تایم در شماره مورخ ۵ فوریه ۱۹۷۹ خود نوشت شاه بر این باور است که "خیانت حکومت کارتر" موجب شکست و خروج اجباری وی از کشور شده است.^۹ یکی از استادان ممتاز دانشگاه در شماره ۹۴ - ۹۳ فصلنامه "ره آورد"، زمستان ۱۳۸۹، در صفحه ۳۲۳ ضمن تجلیل از محمد مصدق، یادآور می شود: "پس از کودتا (منظور ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است)، ۲۵ سال طول کشید تا خشم مردم چنان متراکم شد که به انفجار انجامید و به انقلاب ۵۷ تبدیل شد."

۵ - صد روز آخر، محمود طلوعی، نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸
 ۶ - روز شمار تاریخ ایران، باقر عاقلی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۶، جلد ۲، صفحه ۳۷۰
 ۷ - واشنگتن پست، شماره مورخ ۲۷ می ۱۹۸۰، صفحات ۱ و ۱۲
 ۸ - کتاب شورش ۵۷ در آینه مطبوعات، شهرام جاویدپور، ۱۹۹۳، جلد اول، صفحه ۲۹۶
 ۹ - (مجله راه زندگی چاپ لس آنجلس ۹ شهریور ۱۳۸۰)

برخی از ایرانیان چپ گرا، انقلاب اسلامی را قیام مردم علیه امپریالیسم جهانی و نظام بین‌المللی سرمایه داری و تبعیض‌های آن علیه طبقات فرودست تصویر می‌کنند که بعداً خمینی و یارانش این انقلاب را دزدیدند و به تاراج بردند. عده‌ای دیگر آن را نتیجه لجاجت و کینه ورزی روشنفکران زمان می‌دانند که هر کدام به علتی زیر پرچم خمینی رفتند که برنامه برقراری حکومت اسلامی را در سر داشت. (نشریه ایرانیان واشنگتن، شماره ۵۱۶، ۲۲ بهمن ۱۳۸۹، ۱۱ فوریه ۲۰۱۱)

جمعی نیز انقلاب اسلامی را به اقدام شرکت‌های نفتی نسبت می‌دهند که شاه آنها را تحت فشار قرار داده بود و با او دشمنی پیدا کرده بودند. عده‌ای آن را حاصل تصمیمات کنفرانس عالی گوادلوپ (Guadeloupe) می‌دانند که در روزهای ۱۴ تا ۱۶ دی‌ماه ۱۳۵۷، برابر با چهارم تا ششم ژانویه ۱۹۷۹ با شرکت جیمی کارتر (Jimmy Carter) رئیس جمهوری آمریکا، ژیسکار دستن (Giscard d Estaing) رئیس جمهوری فرانسه، جیمز کالاهان (James Callahan) نخست وزیر بریتانیا و هلموت اشمیت (Helmut Schmidt) صدر اعظم آلمان برگزار شد.

بعضی از مفسران ایرانی معتقدند که نفوذ زیاد آمریکا در عرصه سیاست و اقتصاد ایران و حمایت دراز مدت آمریکا از یک رژیم سرکوبگر، فاسد و ضد مردمی، مردم ایران را عمیقاً خشمگین ساخت و یکی از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز انقلاب شد. گروهی نیز ادعا می‌کنند که وجود بهودی‌ها و بهایی‌ها در مراکز قدرت یا سیاست حقوق بشر کارتر موجب انقلاب شد.

پرویز عدل، یکی از سفرای پیشین ایران، در کتاب خود به نام "من سید اولاد پیغمبر" در صفحه ۱۶۸ اظهار عقیده می‌کند که: "به نظر من اگر تیمسار سپهبد زاهدی شاه فراری را برنگردانده بود، تاریخ ایران طور دیگری ورق می‌خورد و ای بسا که دچار انقلاب اسلامی نمی‌شدیم."

نشریه World Desk Reference، چاپ سوم، مورخ سال ۲۰۰۰ در صفحه ۳۰۷ نظر می‌دهد که: "آتش انقلاب اسلامی را خشم شدید توده مردم نسبت به فساد، سرکوبی و نابرابری در رژیم شاه برافروخت."

عده‌ای از مفسران و کارشناسان ایرانی و خارجی نیز سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) و عملیات آن را علیه مخالفان رژیم سلطنتی و گروه‌های چریکی و اعمال شکنجه در مورد آنها را باعث و بانی انقلاب اسلامی معرفی می‌کنند. برخی نیز تصمیمات سیاسی و اداری و اجتماعی شاه و دولت‌های تحت فرمان او را که باعث نارضایتی مردم و اصناف و بازاری‌ها بود، عامل اصلی انقلاب اسلامی برمی‌شمرند.

دامنه تعبیرات نادرست و ذکر علت‌های ناوارد و غیر اصلی در مورد ریشه و علل انقلاب اسلامی حتی به سیاستمداران ارشد داخلی و خارجی نیز تسری پیدا کرده است.

محمد خاتمی رئیس جمهوری پیشین رژیم ولایت فقیه که اینک مغضوب علی خامنه‌ای و ممنوع الخروج است، در سپتامبر ۱۹۹۹ (۱۳۷۸ شمسی) در سخنرانی خود در برابر فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج گفت: "نظام شاه علیرغم قدرت نظامی‌اش چون غبار از بین رفت زیرا که پایگاه مردمی نداشت"^{۱۰}

هنری کسینجر (Henry Kissinger) شخصیت معروف سیاسی آمریکا نیز در مورد علت انقلاب اسلامی گفته است: "تنها اشتباه شاه این بود که می‌خواست کشوری عقب‌مانده را به سرعت مدرنیزه کند."^{۱۱}

۱۰- (نشریه ایرانیان واشنگتن، دوم مهرماه ۱۳۷۸، ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۹ صفحه ۱۷)

۱۱- کتاب شورش ۵۷ در آینه مطبوعات، شهرام جاویدپور، ۱۹۹۳، جلد اول، صفحه ۲۹

در سال ۱۹۹۹ روزنامه معتبر ایتالیایی کوریر دلا سرا (Corriere Della Sera) مصاحبه‌ای را با فرح پهلوی، شهبانوی سابق ایران انتشار داد؛ درباره این که مسئولین سقوط رژیم شاه چه کسانی بودند؟ وی در پاسخ اظهار داشت: "مسئولیت باید بین ما و کشورهای خارجی تقسیم شود. ایران کشوری پر قدرت شده بود و به علاوه مساله نفت و افزایش قیمت آن باعث شده بود ایران به عنوان یک کشور مشکل آفرین جلوه کند و در دهه ۱۹۷۰ آن همه پروپاگاندهای وحشتناک در مورد وضع حقوق بشر به وجهه ایران بسیار لطمه زد. ایران نیز مانند هر کشور دیگری سیستم امنیتی خود را داشت. شاه از مساله رشد کمونیسم آن قدر نگران بود که حتی متوجه رشد جنبش‌های مذهبی نشد."^{۱۲}

شاهزاده رضا پهلوی نیز نظر داده است که: "در کنفرانس گوادالوپ در سال ۱۹۷۹، امریکا، فرانسه، آلمان و انگلستان تصمیم گرفتند با ایجاد یک حکومت اسلامی در منطقه، جلوی نفوذ کمونیسم را در خاورمیانه بگیرند."^{۱۳}

دامنه تعبیرات و تصور نادرست درباره انقلاب اسلامی نه تنها دامن شاه، بلکه دامن زمامداران وقت کشور را نیز گرفته بود. روزنامه‌نگار برجسته ایرانی، احمد احرار، در گفت و گویی که با مرحوم ارتشبد عباس قره باغی، آخرین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران دوران محمدرضا شاه داشته است، در صفحه ۶۷ کتاب "چه شد که چنان شد" می‌نویسد: "در جلسه هیئت دولت شریف امامی که در حضور اعلیحضرت در کاخ سعدآباد تشکیل شد، محمد باهری وزیر دادگستری گفت: برای تسکین افکار عمومی ضرورت دارد اشخاصی که در گذشته مرتکب فساد شده اند، تحت تعقیب قرار بگیرند و شدیداً مجازات شوند. ولی با قوانین موجود این کار عملی نیست و باید تصمیمات فوق‌العاده اتخاذ شود و دادگاه اختصاصی تشکیل دهیم. آقای آزمون (منوچهر) پیشنهاد کرد اعلیحضرت فرماندهی انقلاب را بر عهده بگیرند و مجلسین را منحل کنند و یک شورای انقلاب تشکیل دهند و اشخاصی را که موجب نارضایتی مردم شده اند، به دادگاه انقلاب بسپارند. ارتشبد اویسی گفت: بیش تر این تحریکات زیر سر آخوندها است و آخوندها را هم فقط با پول می‌توان ساکت کرد. اعلیحضرت دستور فرمایند پول کافی در اختیار جان نثار قرار گیرد، ظرف ۴۸ ساعت مشکل را حل می‌کنیم. آقای ازهاری تشکیل دولت نظامی را پیشنهاد کرد."^{۱۴}

حتی عده‌ای از استادان دانشگاه‌های آمریکا نیز درباره علت واقعی انقلاب اسلامی در ایران نظراتی سطحی ابراز داشته اند. آرتور کمبل ترنر (Arthur Campbell Turner) استاد دانشگاه کالیفرنیا در فرهنگ نامه معروف آمریکانا چاپ ایالات متحده آمریکا نوشته است: "علت واقعی قیام، درهم ریختن جامعه سنتی مسلمان در اثر توسعه سریع اقتصادی و نوسازی (Modernization) شتاب زده بود."^{۱۵}

تعبیرات و نظرات نادرست دیگری نیز درباره ریشه انقلاب اسلامی ارایه شده است.

در کتاب "روزشمار تاریخ ایران"، تألیف باقر عاقلی، جلد دوم، صفحه ۳۱۵، در تاریخ ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۵ آمده است که: "نقشه سری مبارزه جهانی علیه ایران فاش گردید و روشن شد که نقشه سری مبارزه تبلیغاتی با ایران را سازمان بخشودگی و عفو بین‌المللی تنظیم کرده است و در ۱۵ پایتخت اروپایی توزیع نموده. تبلیغات درباره زندانیان سیاسی در ایران محور مبارزه ضد ایرانی است. گفته شد

۱۲ - گزارش مورخ ۲۸ جولای ۱۹۹۹ رادیو صدای امریکا

۱۳ - روزنامه نیمروز، چاپ لندن، شماره ۶۲۵، ۸ بهمن ۱۳۷۹، ۱۶ فوریه ۲۰۰۱، صفحه ۱۹

۱۴ - کتاب چه شد که چنان شد، گفت و گوی احمد احرار با ارتشبد عباس قره باغی، نشر آران، امریکا، ۱۹۹۹

۱۵ - کتاب سالانه فرهنگ Americana، چاپ ۱۹۷۹، صفحه ۲۶۲

این دستورالعمل در نخستین روزهای رئیس جمهوری کارتر از طرف وی صادر گردیده است". همین کتاب در تاریخ پنجم بهمن ماه ۱۳۵۵ نوشته است: " بنا به دعوت سازمان عفو بین المللی، هزاران نفر از مردم جهان در هلند اجتماع کردند. در این اجتماع به شدت مسایل عمده‌ای از ایران مطرح و مورد مذاکره قرار گرفت و درباره آن چاره‌اندیشی شد. مسایل مطروحه عبارت بودند از: عملیات ساواک در ایران، نقض حقوق بشر در ایران و رفتار با زندانیان سیاسی."

در این جا لازم به یادآوری است که نه تنها پرزیدنت کارتر از اوضاع ایران تا آخرین ماه‌ها بی اطلاع مانده بود، بلکه دریا سالار استانسفیلد ترنر (Stansfield Turner) دوست دیرین و هم کلاس پیشین وی در آکادمی نیروی دریایی آمریکا که به سبب اعتماد کامل او به ریاست سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (CIA) منصوب شده بود نیز از تحولات سریع و شگرف ایران و حتی از امکان خروج شاه از کشور ناآگاه مانده بود و به همین سبب مورد توبیخ شدید جیمی کارتر، رئیس جمهوری وقت آمریکا قرار گرفت و او هم مسوولان مربوط به ایران را در سازمان تحت نظر خویش مورد سرزنش و ملامت قرار داد (دریا سالار ترنر از ۹ مارچ ۱۹۷۷ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ ریاست سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا و نظارت بر جامعه اطلاعاتی این کشور را بر عهده داشت).

پرزیدنت بیل کلینتون (Bill Clinton) نیز که مدت ۸ سال از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ بر مسند ریاست جمهوری آمریکا تکیه داشت و در تمام مدت زمامداری مهم‌ترین گزارش‌های سازمان‌های متعدد اطلاعاتی این کشور را که بودجه سالانه آنها بیش از ۴۵ میلیارد دلار است دریافت و مطالعه می کرد، در مورد علت انقلاب اسلامی نظری سطحی و غیرواقع‌ارایه می‌دهد. پرزیدنت کلینتون در فوریه ۲۰۰۵ در مصاحبه‌ای که در نشریه Executive Intelligence Review انتشار یافت و رادیو و تلویزیون BBC نیز آن را پخش کردند، در مورد ایران می‌گوید: "داستان اندوه‌بار این کشور، در واقع از دهه ۱۹۵۰ آغاز شد که آمریکا دولت مصدق را که بر اساس دمکراسی پارلمانی توسط مردم ایران برگزیده شده بود، سرنگون کرد و شاه را به ایران بازگرداند... ما ایران را از دمکراسی پارلمانی در دهه ۱۹۵۰ محروم ساختیم. من می‌دانم که گفتن این موضوع از جانب یک آمریکایی پسندیده نیست، اما من هنگامی که محمد خاتمی به ریاست جمهوری برگزیده شد، در این مورد عذرخواهی کردم و علناً اذعان داشتم که آمریکا باعث سقوط دکتور مصدق شد. این واقعیت است و از بابت آن پوزش طلبیدم".^{۱۶}

پرزیدنت کلینتون اطلاع ندارد که خمینی در اوایل انقلاب درباره مصدق گفت: "او مُسلم نبود"، مسوولان این رژیم تنها خیابانی را که در تهران به نام مصدق بود، تغییر نام دادند (پهلوی سابق) و یکی از تقویریسین‌های مذهبی رژیم (مصباح یزدی) در اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ حتی میلیون متدین را "ابلیس" نامیده است و علاوه بر آن محمد خاتمی، رئیس جمهوری پیشین ایران مغضوب و ممنوع‌الخروج است.

پرزیدنت کلینتون همچنین نمی‌داند که مصدق و یارانش که تعدادشان به ۱۰ نفر هم نمی‌رسید، از قاتل یک نخست‌وزیر دیگر حمایت و تجلیل کردند و همان نخست‌وزیر مقتول (حاجی علی رزم آرا) از مجلس شورای ملی در دوره شانزدهم، در جلسه ۱۳ تیرماه ۱۳۲۹، آرای بیش‌تر از مصدق کسب کرد؛ زیرا از ۱۰۷ نفر نمایندگان حاضر در جلسه علنی مجلس، ۹۳ نفر یا به عبارتی ۸۷ درصد از نمایندگان به دولت رزم آرا که برنامه خود را "کار و عمل" اعلام کرده بود، رأی اعتماد دادند و هنگامی که مصدق و ۵ نفر از دوستانش رزم آرا را استیضاح کردند و خود مصدق آن طور که اکثراً متداول بود در اثر جنجال و هیجان غش کرد، تعداد آراء اعتماد به رزم آرا به ۹۷ رأی موافق افزایش یافت. در حالی که در

۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ که مصدق نخست وزیر شد، از ۱۰۰ نفر عده حاضر در مجلس، ۷۹ نفر به او رأی اعتماد دادند. وی حتی بدون مشورت با جبهه ملی وزیران خود را تعیین و معرفی کرد.^{۱۷}

پرزیدنت کلینتون علاوه بر آن، بی‌خبر است که محمد مصدق، مجلس هفدهم شورای ملی ایران را که تجدید انتخاب او را به نخست وزیری تصویب کرده بود و همین‌طور بر اختیارات یک ساله مورد درخواست او هم مهر تأیید زده بود، منحل ساخت و زمینه را برای نوعی دیکتاتوری فردی فراهم ساخت.

در بین همه سیاستمداران و مفسران داخلی و خارجی تا جایی که نویسنده بررسی کرده است، تنها یک نفر درباره "انقلاب اسلامی" حرف مقرون به حقیقتی زده است و آن علی خامنه‌ای، رهبر خشن و ضد مردمی جمهوری اسلامی است که یکی از اعضای ارشد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به نام ابوالفضل قدیانی در خرداد ماه ۱۳۹۱ در یکی از جلسات محاکمه نمایشی خود او را "طاغوت زمان" نامید.^{۱۸}

خامنه‌ای که بزرگ‌ترین دروغگوی جمهوری اسلامی لقب گرفته و تمام مصائب و تیره‌روزی‌هایی را که برای ایران و ایرانیان فراهم ساخته گناه یک دشمن موهوم و فرضی عنوان می‌کند، روز دوم آذرماه ۱۳۷۷ برابر با ۲۳ نوامبر ۱۹۹۸، به مناسبت روز پاسدار و هفته بسیج تنها سخن راست را در طول حیات سیاسی خود بر زبان آورد و گفت: "من ادعای کم و می‌توانم ثابت کنم که دشمنان ملت ایران (همان دشمنان موهوم) هنوز هم در برابر انقلاب اسلامی گیج و مبهوت هستند و نمی‌توانند این انقلاب اسلامی را به درستی درک کنند".^{۱۹} این شاید تنها حرف راست خامنه‌ای است که نام مستعار او در ایام انقلاب "حاج عبدالله" بود که مواد منفجره و آتش‌زای حریق بی‌رحمانه سینما رکس آبادان را که در آن ۴۳۰ نفر زنده سوختند، در اختیار مجریان انقلابی قرار داد. یکی از نزدیکان خمینی به نام "حسین بروجردی" در اعترافات خود که با کوشش بهرام چوبینه اخیراً منتشر شده است، این راز را فاش کرده است.

البته قبل از همه، شیخ علی شاهرخ‌خواهر علی خامنه‌ای که از سوی خمینی مامور رسیدگی به فاجعه سینما رکس آبادان بود، دخالت انقلابیون را در آن جنایت بر ملا ساخت و به همین سبب مغضوب و مجبور شد به عراق پناه ببرد. شیخ علی تهران همان کسی است که با سروصدا و جنجال و مخالفت بسیار مانع از آن شد که جلال‌الدین فارسی، فرضیه پرداز هیات‌های مولف‌های اسلامی، بازوی مسلح خمینی که تبعه افغانستان بود، نخستین رئیس جمهوری اسلامی شود و به جای او ابوالحسن بنی‌صدر بدین سمت برگزیده شد.

هنگامی که خامنه‌ای او را گول زد و به ایران بازگردانید، دستگیر و به ۲۰ سال زندان محکوم شد. پسرش محمود تهرانی، در ۲۰ بهمن ماه ۱۳۷۸ به مناسبت اعتصاب غذای پدرش در زندان اوین، نامه سرگشاده‌ای انتشار داد و طی آن رسماً از ماجرای آتش‌زدن عمدی سینما رکس آبادان به دستور یکی از ملاها و انقلابیون وقت پرده برداشت و اعلام کرد که با این کار می‌خواستند مردم جنوب را هم وارد جریان انقلاب کنند و برای پرده پوشی، چند نفر بی‌گناه را هم به جوخه اعدام سپردند.

نگاهی کوتاه به گذشته

برای بررسی ریشه اصلی انقلاب اسلامی و چگونگی شکل‌گیری و تکوین آن لازم است از لحاظ

۱۷ - روزشمار تاریخ ایران، باقر عاقلی، نشر گفتار، چاپ ۱۳۶۹، جلد دوم، صفحات ۳۱۳، ۳۱۶ و ۳۲۳

۱۸ - مجله پردیس، شماره ۲۲۲، چاپ آتلانتا از ایالت جورجیا، امریکا، خرداد ۱۳۹۱، صفحه ۷

۱۹ - خبرگزاری ایرنا، تهران، دوم آذرماه ۱۳۷۷، ۲۳ نوامبر ۱۹۹۸

تاریخی قدری به عقب باز گردیم و نگاهی گذرا و سریع بر وقایع دوره نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال بیندازیم.

دکتر اقبال در روز ۱۵ فروردین ماه ۱۳۳۶، به دنبال سقوط کابینه حسین علاء فرمان نخست وزیری گرفت و سه سال و چهار ماه و بیست روز بعد، در پنجم شهریور ماه ۱۳۳۹ در اثر وقوع تخلفات بسیار در برگزاری انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، مجبور به استعفا شد.

در دوره‌ی نخست‌وزیری اقبال، دو رسم جالب و قابل توجه پدید آمد. یکی برگزاری کنفرانس‌های مطبوعاتی ماهانه پادشاه در کاخ سلطنتی بود که مدیران و سردبیران روزنامه‌ها و مجلات مهم وقت در آن حضور می‌یافتند و پرسش‌های خود را با پادشاه در میان می‌گذاشتند و پاسخ دریافت می‌کردند. رسم قابل ملاحظه دیگری که برقرار شد، سفرهای گروهی هیات دولت به مراکز استان‌ها و توقف چند روزه آنها در محل بود. در جریان این سفرها، علاوه بر مسوولان دولتی محلی، طبقات مختلف مردم نیز می‌توانستند در جلساتی که تشکیل می‌شد، شرکت کنند و مسایل و مشکلات منطقه خود را مطرح سازند. در همان‌جا هیات دولت به بسیاری از مشکلات محلی توجه می‌کرد و تا جایی که مقدور بود و امکانات دولت اجازه می‌داد، مشکلات را برطرف می‌کرد و درخواست‌های مردم را برآورده می‌ساخت.

دو دوره نخست‌وزیری منوچهر اقبال، با آن که کارهای عمرانی قابل ملاحظه‌ای در کشور تحقق یافت، با این حال بودجه و درآمد نفت کشور بسیار قلیل بود. بودجه کل کشور ۵/۳ میلیارد تومان و کل درآمد سالانه نفت، حدود ۹۰ میلیون لیره انگلیس بود (که جمعا کم‌تر از درآمد یک روز حکومت احمدی‌نژاد و خامنه‌ای از نفت است).

نقطه آغاز انقلاب اسلامی

در روز اول مرداد ۱۳۳۹ شمسی، برابر با ۲۳ جولای ۱۹۶۰ میلادی، در جریان کنفرانس مطبوعاتی پادشاه، سؤال و جوابی مطرح شد که جنجال و کشمکش سیاسی بزرگی را به وجود آورد و می‌توان با صراحت و قاطعیت تاریخی و تحقیقی، آن را نقطه آغاز انقلاب اسلامی در ایران به حساب آورد. پس از آن، مدت ۱۸ سال و ۶ ماه و ۲۲ روز، فعالیت، تبلیغات، سازمان‌دهی، یارگیری، چریک‌سازی، مبارزه و توطئه صورت گرفت تا انقلاب سیاه و خونین اسلامی به ثمر رسید و ملت ایران را چند قرن به عقب راند و زندگی میلیون‌ها نفر را تباه ساخت و کلیه‌ی دست‌آوردهای میلیون‌ها ایرانی را از دوران مشروطیت به بعد بر باد داد.

در آن روز شوم عبدالرحمن فرامرزی سردبیر و سرمقاله‌نویس وقت روزنامه کیهان از شاه درباره چگونگی روابط ایران با اسرائیل پرسش کرد. شاه در جواب گفت که ایران از سال‌ها پیش اسرائیل را به صورت "دو فاکتو" De Facto به رسمیت شناخته است. این سؤال و جواب ساده، هیجانات، تبلیغات و جنجال و جدال‌های سیاسی بزرگی را در منطقه به دنبال داشت. فردای آن روز جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهوری جدیدالتاسیس، جمهوری متحده عربی، (The United Arab Republic) که از اتحاد کشورهای مصر و سوریه تشکیل شده بود، طی سخنرانی آتشینی که در اسکندریه ایراد کرد، شاه ایران را به شدت مورد حمله قرار داد و اظهار داشت که جمهوری متحده عربی در انتظار روزی است که مردم ایران خودشان را از زیر یوغ شاه و صهیونیسم آزاد سازند. عبدالناصر شاه را همدست استعمارگران معرفی کرد و توانایی مصر را در سرنگونی رژیم او اعلام داشت. وی که با تبلیغ ناسیونالیسم عرب در بین جوامع کشورهای عربی شهرت و محبوبیتی پیدا کرده بود و از حمایت کامل اتحاد جماهیر شوروی و

دستگاه‌های اطلاعاتی آن برخوردار بود، با جاه طلبی شخصی بسیار، در پی کسب رهبری جهان عرب بود. ناصر در سخنرانی شدید و خصمانه خود علیه شاه، قطع کامل روابط سیاسی با ایران را نیز اعلام کرد و به سفیر ایران در قاهره (جمشید قریب) و اعضای سفارت ایران ۲۴ ساعت وقت داد که خاک مصر را ترک گویند.

به دنبال اتخاذ موضع تند و تحریک‌آمیز عبدالناصر علیه ایران، کنگره‌ای از رهبران مسلمان در قاهره تشکیل شد و شاه ایران را متهم ساخت که خود را از اسلام جدا کرده است. شیخ شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر تلگرامی به شاه محابره کرد و طی آن شاه را به شدت مورد سرزنش قرار داد. جمال عبدالناصر همچنین از شیخ‌نشین‌های کرانه خلیج فارس دعوت کرد که با ایران و شاه به مبارزه برخیزند. به اشاره عبدالناصر، رسانه‌های سوریه نیز که از اول فوریه ۱۹۵۸ به کشور جدیدالتاسیس پیوسته بود و جبهه شرقی جمهوری متحده عربی نامگذاری شده بود، حملات شدیدی را نسبت به ایران و شاه آغاز کردند. در حالی که اردن از شاه خواست که موضع ایران را درباره شناسایی اسرائیل مورد تجدیدنظر قرار دهد، لبنان شدیداً به ایران اعتراض کرد.

اتحادیه عرب طرح‌هایی را اعلام داشت که تحریم‌های اقتصادی کشورهای عضو را در مورد اسرائیل، به ایران نیز تسری دهند. علاوه بر آن یادآور شد که از آن پس خلیج عربی به جای خلیج فارس به کار برده خواهد شد و خوزستان نیز که در سابق توسط بعضی کشورهای عرب متخاصم با ایران عربستان نامیده می‌شد، جزء لاینفک سرزمین اعراب است. ایران هم در اقدامی متقابل، سفیر مصر را از ایران اخراج و روابط سیاسی با جمهوری متحده عربی را قطع کرد.

مطبوعات ایران، جمال عبدالناصر و رژیم افراطی او را مورد انتقاد قرار دادند و در نقاط مختلف کشور طبقات گوناگون مردم و دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای خارجی علیه ناصر و حملات سیاسی و تبلیغاتی او تظاهراتی انجام دادند. با آن که هم شاه و هم دولت و وزارت امور خارجه ایران، چندین بار اعلام کردند که شناسایی "دو فاکتوی" اسرائیل اقدام جدیدی نیست و مربوط به یازده سال قبل است و ایران با اسرائیل روابط سیاسی (De Jure) ندارد، با این حال دشمنی و تحریکات شدید و بی‌وقفه عبدالناصر و دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی او که با سازمان‌های اطلاعاتی شوروی به خصوص KGB نیز روابط حسنه و بسیار نزدیکی داشتند، نه تنها ادامه یافت، بلکه وسعت پیدا کرد و به مبارزات عملی و آشکار و پنهانی وسیع و پرخرجی برای سرنگونی دولت ایران و شخص شاه با هدف براندازی رژیم تبدیل شد.^{۲۰}

توفیق کودتای نظامی در عراق که در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۷، برابر با ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ میلادی به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم و سرهنگ عبدالسلام عارف انجام گرفت و به رژیم سلطنتی در آن کشور پایان داد، رژیمی طرفدار ناصر و مورد پسند شوروی و معاند با ایران بر سر کار آورده بود، عبدالناصر را به تغییر رژیم در ایران نیز بسیار امیدوار و مصمم ساخته بود.

آنها برای تدارک بلوا و آشوب در داخل ایران، خیلی زود فرد مورد نظر را شناسایی کرده، رابطه‌ی پنهانی و مطلوبی را با او برقرار ساختند. این شخص کسی غیر از حاج روح‌الله خمینی نبود که از اوایل دهه ۱۳۲۰ با انتشار کتاب "کشف اسرار" دشمنی و خصومت عمیق خود را با خانواده پهلوی و بی‌باکی و جسارت و تاثیرگذاری مذهبی و اجتماعی خویش را به ثبوت رسانده بود.^{۲۱}

۲۰- (برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد به کتاب‌های سال ۱۹۶۱ فرهنگ‌های بریتانیکا و آمریکانا، مطبوعات مهم زمان، به خصوص نشریه‌ی مخصوص جمع‌آوری و ثبت حوادث مهم جهان به نام Facts on File که در آمریکا چاپ می‌شود و مجموعه‌ی سالانه‌ی آن در اختیار کتابخانه‌های مهم جهان قرار می‌گیرد مراجعه شود.)

۲۱- خمینی نام کتاب خود را از تفسیر عارفانه و صوفیانه قرآن که توسط ابوالفضل میبیدی در سال ۵۲۰ هجری قمری به عمل

سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی شورش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ۵ ژوئن ۱۹۶۳

پس از یافتن خمینی به عنوان رهبر شورش مذهبی، تماس‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، آموزش‌ها، تبلیغات و ارتباطات پنهانی و کمک‌های مالی آغاز شد و طرح جامع و ماهرانه‌ای برای ایجاد یک شورش و بلوای عظیم که هدفش ساقط کردن رژیم پادشاهی در ایران بود، ریخته شد و مراحل اجرایی آن آغاز گردید. شاگردان، یاران و طرفداران جدی خمینی زیر نظر مستقیم و با راهنمایی‌های مدبرانه او، در پوشش انجام فرایض و گردهم آیی‌ها و عزاداری‌های مذهبی و اتحاد و ائتلاف مخفی این گروه‌ها، از هر لحاظ آماده مبارزه جدی با رژیم شدند.

این عده گروه‌های مختلفی از جوانان و طلاب مذهبی را در مساجد و حوزه‌های مذهبی قم، تهران، ورامین، کرج، قزوین، شیراز و مشهد تحت تبلیغ و تعلیم و تحریک قرار دادند و آنها را به سبک خاص و محرمانه خود سازمان‌دهی کرده، برای یک شورش و بلوای بزرگ که هدف آن براندازی رژیم بود، آماده ساختند. برنامه‌ی مشابهی را نیز در مورد کسبه، بازاریان و بارفروشان و کارکنان میدان تره بار تهران به مورد اجرا گذاردند.^{۲۲}

اعلام برنامه‌های اصلاحات دولت و شاه، به‌خصوص اصلاحات ارضی و برقراری حقوق مساوی زنان با مردان و برخوردار شدن آنها از حق رأی و حق انتخاب شدن به نمایندگی مجلسین که در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ به عنوان لوایح شش‌گانه به فرمان‌دوم گذاشته شد و حدود ۶ میلیون نفر آن را مورد تأیید قرار دادند، فرصت و امکان بسیار مساعدی برای آغاز مبارزه مستقیم و علنی با شاه و رژیم در اختیار حاج روح‌الله خمینی و پیروانش قرار داد، خمینی و یارانش علاوه بر تبانی با برخی ملاکین بزرگ و سران عشایر، چون فتح‌الله حیات داودی گردنکش استان فارس و عبدالله زرغام پور، رئیس ایل بویراحمدی، آزادی زنان و حق آنها را برای رأی دادن و انتخاب شدن، "ترویج بی بند و باری و حضور زنان در کانون‌های فحشاء و منکرات" نامیدند.^{۲۳}

در صفحه ۴۳۵ همین کتاب (کتاب "روزها و روایدها" نشر رامین از انتشارات دفتر عقیدتی فرمانده کل قوا، چاپ تهران ۱۳۳۷) در تأیید نقش اصلی خمینی در شورش و بلوای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آمده است که: "قیام ۱۵ خرداد نقطه عطفی بود در تاریخ مبارزات ایران که امام خمینی آفریننده و شکل دهنده‌ی آن قیام الهی بود و روحانیون انقلابی در تداوم آن حرکت عظیم و پرخروش امت مسلمان طی یک دوره پانزده ساله نقش اساسی داشتند."

اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در زمانی که هنوز مورد بی‌لطفی دست‌نشانده خود علی‌خامنه‌ای قرار نگرفته بود و گاه به گاه خطبه‌های نماز جمعه‌نمایشی تهران را ایراد می‌کرد، در یکی از این خطبه‌ها در ۷ خرداد ۱۳۷۸، دانسته یا ندانسته نقش مستقیم خمینی را در بلوای فاش ساخت و اعلام کرد که: "قیام ۱۵ خرداد ۴۲، با مقدمات طولانی به وسیله امام و یارانش محقق شد."^{۲۴}

خمینی که در اهانت به شاه و همچنین تحریک ساده‌لوحان مذهبی که اکثریت جامعه ایران را تشکیل می‌دادند، تخصص و مهارت منحصر به فردی داشت، در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ که با دهم محرم ۱۳۸۳ قمری و عاشورا تقارن داشت، یک سخنرانی جسورانه و بسیار تحریک‌کننده به عمل آورد و خود را

آمده و آن را "کشف الاسرار" نامیده، اقتباس و اخذ کرده است و به همین سبب بعضی‌ها به غلط کتاب خمینی را کشف الاسرار می‌نامند. ابوالفضل میبیدی کتاب کشف الاسرار را تحت تأثیر خواجه عبدالله انصاری نوشته است.

۲۲ - برای کسب اطلاع بیشتر در این مورد، به کتاب "ناگفته‌ها" از تقریرات حاج مهدی عراقی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰، از انتشارات مؤسسه فرهنگی رسا مراجعه شود

۲۳ - کتاب روزها و رویدادها، نشر رامین، از انتشارات دفتر عقیدتی فرمانده کل قوا، چاپ تهران، ۱۳۳۷، صفحه ۴۳۷

۲۴ - خبرگزاری ایرنا، خبر شماره ۷، ۴۹ خرداد ۱۳۷۸، ۲۸ می ۱۹۹۹

مستقیماً در برابر شاه قرار داد و دولت شاه را با بنی امیه و یزید مقایسه کرد. در امور ایران پای اسرائیل را به میان کشید و با مهارت تبلیغاتی بسیار و ذکاوت و زرنگی خاص خود، نظیر تبلیغات عبدالناصر، شاه را وابسته به اسرائیل و معاند با اسلام و قرآن معرفی کرد و هر دو را متهم ساخت که با اساس اسلام و قرآن مخالفت و دشمنی دارند. در حالی که شاه همواره کلیات اصول مذهبی را رعایت می‌کرد و حتی به ساخت مسجد اعظم قم در زمان مرجعیت آیت الله بروجردی، ساخت ضریح امامزاده عبدالعظیم در شهرری، مرمت حرم امام رضا و آئینه کاری حرم علی ابن ابیطالب امام اول شیعیان در نجف و مرمت مسجدالنبی، محل مقبره ساده و عاری از تجمل پیامبر اسلام در مدینه در عربستان سعودی کمک‌های قابل ملاحظه مالی کرده بود و بارها نیز اماکن مقدسه اسلامی و شیعیان را زیارت کرده بود.

خمینی در آن وعظ تاریخی خود که گاه به گاه با گریه حضار نیز آمیخته می‌شد، گفت: "اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد. اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علمای اسلام باشند. اسرائیل می‌خواهد به دست خود آن چیزهایی را که مانع هستند، آن چیزهایی را که سد راه هستند از سر راه بردارد. قرآن سد راه است باید برداشته شود، روحانیت سد راه است باید شکسته شود، مدرسه فیضیه و دیگر مراکز علم و دانش سد راه است باید خراب شود. طلاب علوم دینی ممکن است بعداً سد راه بشوند، باید کشته شوند برای این که اسرائیل به منافع خودش برسد. دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه‌های اسرائیل به ما اهانت کرده و می‌کند."

خمینی در آن سخنرانی بسیار حساب شده و عوام‌فریبانه‌ی خود، ضمن مردود شمردن رفتار دوم شاه و دولت در خصوص لوایح شش‌گانه موسوم به انقلاب سفید که گاه انقلاب شاه و مردم نیز نامیده می‌شد، مستقیماً شاه را مورد حملات جسارت آمیزی قرار داد که تا آن روز بی سابقه بود.

وی در سخنان خود خطاب به شاه گفت: "من میل ندارم تو مثل پدرت شوی، نصیحت مرا بشنو. از علمای اسلام بشنو. این‌ها صلاح ملت را می‌خواهند. از اسرائیل نشنو، اسرائیل به درد تو نمی‌خورد. بدبخت، بیچاره، چهل و پنج سال از عمرت می‌گذرد. یک کمی تأمل کن، یک کمی تدبیر کن. کمی عبرت بگیر از پدرت. اگر راست می‌گویند که تو با اسلام و روحانیت مخالفی، بد فکر می‌کنی. چرا بی تأمل حرف می‌زنی؟ آیا روحانیت حیوان نجس است؟ اگر این‌ها نجس هستند، چرا آبی را که آنها وضو می‌گیرند، مردم به عنوان تبرک می‌آشامند؟"^{۲۵}

خمینی ادامه داد: "خدا کند مراد تو علما و روحانیت نباشد و گرنه تکلیف ما با شما مشکل می‌شود و تکلیف تو مشکل‌تر می‌شود و نمی‌توانی زندگی کنی. ملت نمی‌گذارند که تو با این وضع ادامه دهی. آیا به نظر سازمان امنیت، شاه اسرائیلی است؟ آیا به نظر سازمان امنیت یهودی است؟ آقای شاه، شاید این‌ها می‌خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم تو کافری تا از ایران بیرون رفت کنی و به تکلیف تو برسند".^{۲۶}

توقیف خمینی

پس از این سخنرانی که با برنامه‌ی حساب شده قبلی صورت گرفت، خمینی رسماً و عملاً با شدیدترین حملات، خود را مستقیماً رودرروی شاه قرار داد. به همین سبب ماموران سازمان امنیت در ساعت ۳ بامداد روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ وی را در منزلش در قم دستگیر کرده، به تهران بردند. اقدامی که

۲۵ - این جمله خمینی بعداً در اسناد جمهوری اسلامی تحریف شد و آن را به این صورت تغییر داده‌اند که: اگر این‌ها حیوان نجس هستند، چرا ملت دست آنها را می‌بوسند؟ چرا به آبی که آنها می‌آشامند، مردم خود را تبرک می‌کنند؟

۲۶ - کتاب روزها و رویدادها از انتشارات دفتر عقیدتی فرمانده کل قوا، ۱۳۷۷، صفحات ۴۴۵ و ۴۴۶

خمینی شدیداً و بی صبرانه خواستار و در انتظار آن بود. همین دستگیری بهانه‌ی شورش و بلوای بزرگ ۱۵ و ۱۶ خرداد در قم، تهران، ورامین، قزوین، تبریز، شیراز و تاحدودی مشهد شد. عده زیادی از کسبه و بازاریان، طبقات مذهبی و بارفروشان و میدان داران و همچنین گروهی از زارعان ورامین و کرج در نقاط مختلف تهران، به خصوص در مرکز پایتخت متمرکز شدند و به تظاهرات خشونت بار پرداخته، با آتش زدن اتوبوس‌ها، اتومبیل‌ها، بانک‌ها و ساختمان‌های دولتی و غیردولتی خسارات سنگینی وارد ساختند. سرانجام به دستور اسدالله علم نخست وزیر وقت، در تهران و شیراز حکومت نظامی برقرار شد و نیروهای انتظامی با شدت در برابر تظاهرکنندگان ایستادگی کردند.

جمعیت ابتدا با برنامه قبلی می‌خواستند اداره مرکزی رادیو را در میدان ارک تصرف کنند و به سبک واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از طریق رادیو مردم شهرستان‌ها را به شورش تبلیغ و تحریک کنند که با مقاومت مسلحانه و شدید نیروهای انتظامی مواجه شدند. سپس گروه قابل ملاحظه‌ای قصد کردند به کاخ شاه حمله کنند که آنها نیز سرکوب شدند. در تظاهرات از پیش برنامه‌ریزی شده ۱۵ و ۱۶ خرداد ماه ۴۲، عده زیادی کشته و مجروح شدند. البته ملاحا و طرفداران خمینی طبق معمول در ارقام کشته شدگان و مجروحان آن بلوا نیز مبالغه بسیار کردند. آنها کشته شدگان تهران را ۵ هزار نفر و کشته شدگان شهرستان‌ها را ۱۰ هزار نفر تبلیغ کردند. حتی خود خمینی نیز کراً تعداد کشته شدگان شورش دو روزه را پانزده هزار نفر ذکر کرده است.^{۳۷}

این اغراق‌ها در موارد دیگر نیز از سوی مسوولان و مبلغان جمهوری اسلامی از جمله در مورد حادثه ۱۷ شهریورماه ۱۳۵۷ در میدان ژاله نیز جریان داشته است که تعداد کشته شدگان آن را به دروغ ۵ تا ۸ هزار نفر اعلام کرده اند. هنوز هم دروغ پردازی‌های بزرگ مسوولان و رهبران جمهوری اسلامی به خصوص رهبر کل آنها در همه زمینه‌ها ادامه دارد. بازار دروغ‌های اسلامی‌نماها که نویسنده آنها را فرقه جدیدی از فرق بدعتی اسلامی به نام "فرقه ولایتیه" نام‌گذاری کرده است، از ابتدای کار چنان گرمی‌ای برداشت که حتی به صحنه‌ی قانون اساسی آنها نیز که اساس نظام اشغال‌کننده‌ی ایران است کشیده شد و این سند که باید معتبرترین سند یک کشور باشد، با دروغی بزرگ و عجیب آغاز شد و در مقدمه آن ادعا شده است که در جریان تظاهرات انقلابی، ۶۰ هزار کشته و ۱۰۰ هزار نفر مجروح شده اند.

کافی است توجه شود که تظاهرات انقلابی از شب هفدهم دی‌ماه ۱۳۵۶ و در عکس‌العمل به مقاله‌ای که به فرمان شاه توسط علی شعبانی نوشته شد و با نام مستعار "رشیدی مطلق" در روزنامه اطلاعات انتشار یافت، آغاز شد و به مدت ۴۰۰ روز ادامه یافت. به اظهار مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی در طی ۴۰۰ روز تظاهرات انقلابی، هر روز ۱۵۰ نفر ایرانی کشته شده‌اند. حال آن‌که همین رژیم تعداد رسمی کشته شدگان جنگ ۸ ساله ایران و عراق را ۱۲۰ هزار نفر ایرانی اعلام کرد که اگر دقیق محاسبه شود، به حساب آنها هر روز ۴۲ نفر ایرانی در جنگ بی‌مورد ایران و عراق طی ۲۸۰۰ روز جنگ که آن را دفاع مقدس نام‌گذاری کرده و برای تحکیم پایه نظام واجب و مفید نامیده‌اند، به هلاکت رسیده‌اند. در حالی که منابع خارجی تعداد کل کشته شدگان آن جنگ را بیش از یک میلیون نفر و تلفات ایرانی‌ها را بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر ذکر کرده اند.

آمار تبلیغاتی کشته شدگان بلوای ۱۵ خرداد ۴۲

محمد ارسبی، یکی از مخالفان رژیم پهلوی در سال ۲۰۰۱ طی مقاله مستندی از لزوم روشن کردن

۲۷- جلد هشتم صحیفه از انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار خمینی، صفحات ۵۰ و ۵۱ و سخنرانی خمینی در رادیو بغداد، ۲۰ مهر ۱۳۴۹، کتاب چهره‌هایی در تاریخ ایران، صفحه ۴۰۴

واقعی مردم و دوری از تحریف و تقلب و بزرگ‌نمایی معایب سخن گفت و درباره‌ی خلاف‌گویی‌ها و شایعه‌پراکنی‌های ضد رژیم توسط انقلابیون آماری ارایه داد. وی در مقاله خویش نوشت که "زندانیان سیاسی رژیم سابق ۴۰۰۰ نفر بودند که ۱۰۰ هزار نفر گفته می‌شد و ۵۰۰ نفر اعدامی بود که آن را ۷۰ هزار نفر می‌گفتیم. رژیم فقهاتی در طول دو دهه اخیر برای حفظ دستگاه دیکتاتوری آخوندی تا جایی که توانسته و مقدر بوده، دروغ گفته، دروغ نوشته و دروغ ساخته است. اطلاعات ما اساساً ناقص و نادرست است. روشمان در تحلیل رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی با اخلاق و علم و مسوولیت ملی خوانایی ندارد و غرض‌ورزی‌های عقیدتی و گروهی در بررسی‌های سیاسی مان‌نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند."^{۲۸}

لطف‌الله میثمی، یکی از طرفداران بانفوذ خمینی در بخشی از خاطرات خود درباره‌ی کشته‌شدگان ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور (میدان ژاله) چنین گفته است: "در مورد تعداد شهدای ۱۵ خرداد شایعه‌های زیادی بود. تعداد ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر گفته می‌شد. شایع بود که این‌ها را با هلی‌کوپتر در دریاچه نمک قم می‌ریختند و قبر مشخصی هم ندارند که البته این حرف‌ها به نظر من اغراق است. سال ۵۰ که در زندان اوین بودم، برخی از مجاهدین شاگرد بازاری بودند و در متن جریان ۱۵ خرداد هم شرکت داشتند. از آنها تحقیق کردم؛ گفتند ما که در بازار بودیم و همدیگر را می‌شناختیم، شهیدی نداشتیم. گفتند عده‌ای پابره‌نه بودند و تیر خوردند ولی این که ۱۵ هزار شهید شدند، اغراق است. آنها قضیه دریاچه نمک را هم اغراق آمیز می‌دانستند. البته تعداد مجروحان زیاد بود.

در ورامین هم خیلی‌ها را کشتند ولی در جایی حتی از مسوولان هم نشنیدم که اجساد را در دریاچه قم ریخته باشند. در مورد ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ نیز اغراق‌هایی شد؛ مثلاً شایع شد ۸ هزار نفر شهید شده‌اند. آن‌هایی که در متن حادثه بودند، می‌گفتند ۸۰۰-۷۰۰ نفر بیشتر شهید نبوده است."^{۲۹}

مجله ماهانه "روزگار نو" چاپ پاریس در شماره ۱۸۷ مورخ شهریور ۱۳۷۶ (۱۹۹۷ میلادی) صفحه ۱۱۰ گزارشی درباره‌ی بلوای ۱۵ خرداد ۴۲ نوشت: "پس از دستگیری خمینی، تظاهرات وسیعی به سرکردگی بازاری‌ها و بارفروشان تهران صورت گرفت و عده‌ای از روستاییان ورامین و برخی شهرهای اطراف تهران به آنها پیوسته و به سوی اداره رادیو در میدان ارک حرکت کردند و بر سر راه اتوبوس‌ها و تعدادی از ساختمان‌ها، از جمله ساختمان انجمن فرهنگی ایران و آمریکا، کارخانه پستی کولا و کلاتری‌ها را آتش زدند و قصد داشتند به سوی کاخ مرمر حرکت کنند که نیروهای امنیتی با آنها به زد و خورد پرداختند. در این ماجرا که دو روز طول کشید، ده‌ها نفر کشته و مجروح شدند. خبرگزاری‌های خارجی تعداد کشته‌شدگان را ۹۵ نفر گزارش کردند."^{۳۰}

در "روزشمار تاریخ" ایران تألیف باقر عاقلی، درباره‌ی بلوای ۱۵ خرداد ۴۲ آمده است که: "از طرف مردم اداره رادیو، ساختمان‌های دولتی و اتوبوس‌های شرکت واحد، قرارگاه‌های پلیس، سازمان فرهنگی ایران و آمریکا، کارخانه پستی کولا، باشگاه شعبان جعفری و ده‌ها ساختمان دیگر به آتش کشیده شدند و مردم به سوی کاخ مرمر حرکت کردند، ولی ناگاه سلاح‌های سنگین به کار گرفته شد و عده‌ای کشته و مجروح شدند.

تعداد تلفات و زخمی‌های مردم متجاوز از ۵ هزار نفر بود. مردم در شهرهای تبریز، قم، شیراز و قزوین به زد و خورد با پلیس پرداختند و تلفات زیادی تحمل کردند. تعداد کشته‌شدگان و زخمی‌های

۲۸- نشریه ایرانیان در واشنگتن، شماره ۱۱۱، ۲۳ مارچ ۲۰۰۱، ۳ فروردین ۱۳۸۰، صفحات ۱۹ و ۱۰۸
 ۲۹- روزنامه نیمروز چاپ لندن، شماره ۶۵، سال سیزدهم، جمعه دوم شهریور ۱۳۸۰، ۲۴ اوت ۲۰۰۱
 ۳۰- مجله روزگار نو، چاپ پاریس، شماره ۱۸۷، شهریور ۱۳۷۶، ۱۹۹۷، صفحه ۱۱۰

شهرستان‌ها را تا ۱۰ هزار نفر نوشته اند.^{۳۱}

مسوولان جمهوری اسلامی که حتی در کتاب‌های تاریخی و فرهنگ زبان فارسی از جمله فرهنگ دهخدا نیز دست برده و مطابق میل و صلاح خود هرچه را خواسته‌اند، حذف یا اضافه کرده‌اند، در چاپ دوم فرهنگ دهخدا که در تهران در سال ۱۳۷۷ منتشر شده است، در صفحه ۹۹۶۹، جلد هفتم، کشته شدگان ۱۵ خرداد ۴۲ را بر اساس گفته تبلیغی خمینی ۱۵ هزار نفر قید کرده‌اند. همچنین شخص خمینی در یک سخنرانی که در ۲۱ مهرماه ۱۳۵۷ در پاریس برای عده‌ای از دانشجویان مسلمان ایراد کرد، کشته شدگان میدان ژاله را که گنجایش بسیار محدودی داشت، رقم عجیب ۲۰ هزار نفر عنوان ساخت.^{۳۲}

عمادالدین باقی در سپتامبر ۲۰۰۴ در پایگاه اینترنتی بی بی سی (BBC Persian.com) در مورد تلفات واقعی ۱۷ شهریور که اسلامیون نام آن را "جمعه سیاه" و میدان ژاله، محل اصلی زد و خورد را "میدان شهدا" نام گذاری کردند، نوشت: "پس از این رویداد خونین، فرماندهی نظامی تهران اعلام کرد که در آن روز حدود ۹۵ نفر کشته و ۲۵۰ نفر زخمی شده‌اند". امروز می‌دانیم که این آمار به رقم واقعی بسیار نزدیک است. طبق تحقیقاتی که پس از انقلاب انجام شد، در روزی که "جمعه سیاه" نام گرفت، در سراسر تهران، حدود ۸۸ نفر کشته شده‌اند که ۶۴ نفر از آنها در میدان شهدا جان خود را از دست دادند.

یکی از مهم‌ترین منابع ما بنیاد شهید است که همان روزهای اول انقلاب تشکیل شد و برای تمام شهدای انقلاب و جنگ در مناطق سراسر کشور پرونده تشکیل شد. از روی پرونده‌های بنیاد شهید هم به همین نتیجه می‌رسیم.

یکی از نکات مهمی که تاکنون در جایی ندیده‌ام عنوان شده باشد و نویسنده مایل است برای نخستین بار ذکر کند، این است که مرحوم "احمد بنی‌احمد"، مدیر روزنامه "عصر نوین" تبریز که در دوران رستاخیز به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد، از تندروهای مخالف دولت در آن مجلس بود و به سبب سوابق پنهانی ضد رژیم، پس از واقعه میدان ژاله رسماً اعلام کرد که دفتری در تهران گشوده است و از کلیه کسانی که فردی از اعضای خانواده یا دوستان خود را از دست داده‌اند، درخواست کرد که به آن دفتر مراجعه و ثبت نام کنند. این اعلام در زمان خود سروصدا و جلب توجه بسیار کرد. سال‌ها بعد که اطلاع یافتیم وی پس از دلسردی از انقلاب اسلامی مانند بسیاری دیگر از خوش‌خیالان انقلابی به دیار غربت شتافته است، توانستم او را در پاریس پیدا کنم و با او مذاکره و مصاحبه‌ای تلفنی داشته باشم. از احمد بنی‌احمد تعداد کشته شدگان ۱۷ شهریور را جویا شدم. وی کل ثبت نام شدگان را ۹۱ نفر اعلام کرد و این سندی دیگر بر صحت نظر "عمادالدین باقی" است.

کمیسیون ملی یونسکو شاخه ایران نیز که نیابت ریاست آن را "ذبیح الله صفا" استاد ممتاز و معروف دانشگاه تهران بر عهده داشت، کتاب دو جلدی مهمی درباره ایران انتشار داد که یکی از منابع و مأخذ معتبر وقایع تاریخی، ادبی، سیاسی و اجتماعی ایران به شمار می‌رود. این نشریه معتبر که در سال ۱۳۴۳ شمسی انتشار یافت و نام "ایران‌شهر" بر آن نهاده شد، درباره بلوای پانزدهم خرداد چنین گزارش داده است:

"از ۱۱ تا ۱۵ خرداد ۴۲ به مناسبت ایام عزاداری ماه محرم، تظاهراتی در مشهد، قم، شیراز، تبریز و تهران روی داد که جنبه سیاسی داشت. این اغتشاشات که با قتل پاسبانی در مشهد آغاز شده بود، سرانجام به تهران سرایت کرده و رفته‌رفته شدت گرفت، به طوری که در پانزدهم خرداد، در تهران به

۳۱ - روزشمار تاریخ، چاپ تهران، ۱۳۷۶، جلد دوم، صفحه ۱۵۶

۳۲ - صحیفه، چاپ اول، تهران، پاییز ۱۳۷۸، صفحات ۵۱۶ تا ۵۲۰

آتش زدن بعضی از مؤسسات و اتومبیل‌ها و قتل و جرح و کشتار جمعی از مردم بی‌گناه منجر گردید و عده‌ای که به عنوان عزاداری پیراهن سیاه بر تن داشتند، دست به تظاهرات دامنه‌داری زده و شروع به دادن شعارهایی بر ضد دولت کردند. چون کار فتنه بالا گرفت، دولت با قوه قهریه‌نایره عصیان را فرو نشاند و در شهرهای تهران و شیراز موقتاً حکومت نظامی اعلام کرد.

از روز ۱۶ خرداد، قوای دولتی مسلط بر اوضاع شدند و افراد دستگیر شده، به دادگاه‌های نظامی تحویل گردیدند و دو تن از آنها نیز محکوم به اعدام شدند. بنا به آمار رسمی دولتی، نتیجه این حوادث هشتاد و شش تن کشته و یکصد و نود و سه تن مجروح بوده است.

طبق اظهار نظر سازمان‌های انتظامی کشور، این تظاهرات به تحریک عده‌ای از مخالفین دولت برای جلوگیری از اصلاحات و اخلاص در راه پیشرفت مملکت بوده است.^{۳۳}

اقدامات و سازمان‌دهی بعد از شکست

حاج روح‌الله خمینی پس از دستگیری و انتقال به تهران، مدتی در محل‌های مختلف از جمله منازلی در داودیه و قیطریه، با وضعی بسیار محترمانه زیر نظر قرار داشت. عده‌ای از سرکردگان شورش تهران دستگیر شده و مورد محاکمه قرار گرفتند. دو نفر از آنها به نام طیب حاج رضایی که سرکرده میدان داران بود و برادرش حاج اسماعیل رضایی اعدام شدند (آبان‌ماه ۱۳۴۲) و تعدادی نیز به حبس‌های مختلف محکومیت یافتند.

در هفدهم اسفندماه ۱۳۴۲ اسدالله علم نخست‌وزیر استعفا داد و حسنعلی منصور، فرمان نخست‌وزیری گرفت. یکی از اقدام‌های اولیه نخست‌وزیر جدید، کوشش در راه ترمیم روابط شاه و دولت با روحانیون و دلجویی از خمینی بود. حسنعلی منصور به جواد صدر وزیر کشور خود دستور داد که با خمینی ملاقات کند و بکوشد با احترامات خاص از او بخواهد که در سیاست کشور دخالت نکند و مراتب ارادت خاص نخست‌وزیر را به او ابلاغ کند که او هم طی دو جلسه دیدار با وی چنین کرد و بلافاصله خمینی را با احترام به قم بازگرداندند (شرح این ملاقات‌ها در کتاب خاطرات جواد صدر به تفصیل آمده است). درست یک روز پس از ورود به قم، خمینی قولی را که به وزیر کشور داده بود، زیر پا گذاشت و عدم تفاهم خویش را با دولت مورد تأکید مجدد قرار داد.

هم‌زمان، دستگاه تبلیغاتی عبدالناصر حملات خود را علیه دولت ایران و شخص شاه تشدید کرد. با سخنرانی‌های تند و کوبنده و تحریک‌کننده خمینی علیه شاه و دولت و اصلاحات آنها، سرانجام ماموران سازمان امنیت در روز ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۴۳ (۱۹۶۴ میلادی) او را در قم دستگیر کرده، به تهران انتقال دادند و از آن‌جا نیز وی را با هواپیما به اتهام تحریکات علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور، به ترکیه تبعید کردند. روز ۱۳ دی‌ماه همان سال مصطفی پسر بزرگ خمینی هم دستگیر و به ترکیه نزد پدر خود تبعید شد. خمینی به اتفاق پسرش مصطفی، پس از یک سال توقف در شهر بورس در ترکیه، به عراق اعزام می‌شود و پس از دیداری از کربلا، به نجف می‌رود و مقیم آن شهر مذهبی می‌شود.

پس از شکست شورش پانزدهم خرداد ۴۲، علاوه بر سازمان‌های موجود مخالف دولت و رژیم، تعدادی سازمان و گروه مخفی و زیرزمینی جدید نیز شکل گرفت که برخی از آنها صرفاً مذهبی و مستقیماً وابسته به خمینی بودند که زیر نظر خود او یا شاگردان و پیروان و مریدان مورد اطمینان او اداره می‌شدند و توسعه می‌یافتند. بعضی دیگر سازمان‌هایی بودند که توسط مخالفان شاه پایه‌ریزی

۳۳ - (کتاب ایران‌شهر، نشریه تحقیقاتی کمیسیون ملی یونسکو، چاپ تهران، سال ۱۳۴۳ شمسی، ۱۹۶۴ میلادی، جلد دوم، صفحات ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵)

شدند و به فعالیت‌های زیرزمینی روی آوردند. مجموع این سازمان‌ها و گروه‌ها که تعدادشان به حدود ۲۰ گروه می‌رسید، به جز گروه‌هایی مانند جبهه ملی به رهبری کریم سنجابی و نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان و حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر که خود را از پیروان محمد مصدق معرفی می‌کردند، بقیه اغلب افکار یا روش‌های مارکسیستی داشتند. برخی خود را وابسته به اردوگاه مسکو می‌دانستند و بعضی نیز پیرو افکار مائو تسه تونگ (Mao Tse-Tung) و انقلاب از راه شوراندن دهقانان بودند. در این میان گروه‌های گوناگون مذهبی - سیاسی نیز وجود داشتند یا پدید آمدند. برخی مانند حزب ملل اسلامی که ظاهراً فکرش از سال ۱۳۴۰ به وجود آمده بود، پس از خرداد ۴۲ تاسیس شد و خمینی را به رهبری شرعی حزب برگزیدند. این حزب علاوه بر اجرای احکام اسلامی، طرفدار و مبلغ اتحاد و همبستگی ملل اسلامی نیز بود. بنیان‌گذار آن شخصی به نام کاظم بجنوردی و معتقد به مبارزه مسلحانه بود. او فعالیت و عضوگیری مؤثر خود را از سال ۱۳۴۴ آغاز کرد، اما کادر رهبری و تقریباً تمام اعضای آن که در آن زمان حدود ۵۵ نفر بودند، توسط نیروهای انتظامی و امنیتی دستگیر شدند و حزب متلاشی شد.

مهم‌ترین سازمان مذهبی طرفدار خمینی که حتی در دوران اتحاد با سایر گروه‌های سیاسی و چریکی و مارکسیستی نیز ماهیت پنهان کاری خود را حفظ کرد، هیات‌های موتلفه اسلامی بود که با بقایای فداییان اسلام هم تماس نزدیک و ارگانیک داشت. هیات‌های موتلفه نزدیک‌ترین، صمیمانه‌ترین و منضبط‌ترین روابط را با شخص خمینی داشت و افرادی مانند حاج مهدی عراقی، اسدالله لاجوردی، اکبر هاشمی رفسنجانی، جلال‌الدین فارسی، علی اندرزگو و صادق خلخالی در آن عضویت مؤثر داشتند (اعضای جوان همین گروه بودند که برنامه قتل حسنعلی منصور را طراحی و در اول بهمن ماه ۱۳۴۳ در برابر مجلس شورای ملی به مورد اجرا گذاشتند).

اکثر مجموعه سازمان‌های اسلامی پیرو خمینی و گروه‌های چپ و راست متعدد که به شدت از شاه تنفر داشتند و در پی سرنگونی او و رژیمش بودند، پس از شکست ۱۵ خرداد ۴۲ به این نتیجه رسیدند که با اقدامات سیاسی و تظاهرات مذهبی معمولی نمی‌توانند رژیم را سرنگون کنند. سرانجام بعضی گروه‌ها در ارزیابی‌های خود به این نتیجه نایل شدند که تنها راه رسیدن به مقصود، سازمان‌دهی یک انقلاب فراگیر است و پیروی از دو اصل مهم مارکسیستی، یعنی سازمان‌دهی مخفی و مبارزه مسلحانه را در سرلوحه کار خود قرار دادند.

در راه انقلاب

حتی سازمان‌هایی مانند نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان و یدالله سحابی (که رضا شاه طبق برنامه اعزام محصل به خارج آنها را به اروپا فرستاد که تحصیلات عالیه کنند و برایشان دانشگاه ساخت که کرسی استادی آن را اشغال کنند)، برخلاف نصایح محمد مصدق به آنها که از آخوند جماعت باید برحذر بود چون از پشت خنجر می‌زنند و حفظ قانون اساسی از واجبات است، چنین تصمیم گرفتند که با پذیرفتن رهبری خمینی و یارانش، مبارزه مسلحانه و سازمان‌دهی مخفی را بیاموزند و رژیم شاه را با انقلاب و قدرت اسلحه سرنگون سازند. به همین سبب آنها نیز مانند سایر گروه‌های چریکی و انقلابی، بدون اندیشیدن به سرنوشت و آینده ملت و کشور، در پی تماس‌های خارجی برآمدند. ابتدا همانند خمینی با حکومت جمال عبدالناصر و دستگاه‌های اطلاعاتی او تماس برقرار کردند و برای آموزش تعلیمات چریکی و انقلابی، از مصر سردرآوردند. افرادی چون مصطفی چمران، ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده و محمد توسلی و چند هزار نفر دیگر برای کسب تعلیمات براندازی رژیم، با تدارکات و

توافق‌های قبلی و از راه آلمان به مصر رفتند.

آنها سپس از اردوگاه‌های تروریستی فلسطینی سردرآوردند و به خدمت دستگاه‌های اطلاعاتی یاسر عرفات رهبر وقت PLO، معمر قذافی رهبر وقت لیبی، حافظ اسد رهبر وقت سوریه و فیدل کاسترو رهبر وقت کوبا و برخی کشورهای کمونیستی دیگر درآمدند تا تعلیمات ببینند، کمک بگیرند، چریک تربیت کنند، سازمان‌دهی انقلابی بیاموزند و برای سرنگونی محمدرضا شاه پهلوی و رژیم سلطنتی، طبق وعده‌ای که عبدالناصر داده بود و خمینی آن را آغاز کرد، از هر جهت آماده شوند. سازمان مجاهدین خلق، زاده همین طرز تفکر سران نهضت آزادی بود که ابتدا خود را ملی و پیرو مصدق می‌نامیدند و بعدها نام جعلی ملی - مذهبی را برای خود برگزیدند.

همه این گروه‌های پنهانی، از حزب الله و گروه ابوذر که با یاسر عرفات و معاون نظامی و اطلاعاتی او ابوجهاد (نام اصلی خلیل الوزیر بود) رابطه برقرار ساخته بود تا سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان، ستاره سرخ، فدائیان خلق، سازمان مائوئیست انقلابی حزب توده، مجاهدین خلق و کنفدراسیون دانشجویان، سازمان رهایی‌بخش و انجمن‌های اسلامی داخل و خارج کشور و سایر گروه‌های مشابه، بر این اعتقاد استوار شدند که تنها افرادی که می‌توانند و قادرند توده‌های ایرانی را به خیابان‌ها بکشاند و انقلاب راه بیندازند، آخوندها هستند و در بین آخوندها نیز تنها فردی که قدرت رهبری و مدیریت بالا و ششم سیاسی قوی دارد و با شاه و خاندان پهلوی نیز دشمنی دیرین و عمیق دارد و از جسارت و شجاعت خاص هم برخوردار می‌باشد، خمینی است.

تمام این گروه‌ها به این امید که خمینی با نفوذ مذهبی خود و با کمک آنها شاه را سرنگون خواهد ساخت و در قم اقامت خواهد گزید و به ارشاد و راهنمایی‌های اخلاقی بسنده خواهد کرد و آنها خواهند بود که قدرت سیاسی را قبضه و کشور را اداره خواهند کرد، رهبری بلامنازع و بدون قید و شرط او را پذیرفتند و کلیه نیروهای خود را در اختیار وی قرار دادند. غافل از آن که خمینی نه تنها از همه آنها سیاست بازتر و مکارتر است، بلکه با مدیریت و حيله‌گری استثنایی، حتی سیاستمداران و رهبران جهان را نیز فریب خواهد داد. او با مهارت و زیرکی خاص طرح موهومی به نام حکومت ولایت فقیه را قبلار یخته بود، پس از اطمینان از سازمان‌دهی داخلی و دریافت انواع کمک‌ها از سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO) و دولت‌های حافظ اسد، معمر قذافی و کوبا و حامیان آنها، آخرین ضربه را به شاه وارد ساخت و به گفته بعضی از منابع خارجی با صدور فتوایی او از سلطنت خلع کرد (Hammond Atlas، ۱۹۹۹، صفحه ۱۶۷). این امر باعث انتشار مقاله معروف رشیدی مطلق و آغاز تظاهرات انقلابی از یک سو و تحت فشار قرار گرفتن خمینی از جانب دولت عراق به دستور صدام حسین و جلوگیری از ورود او به کویت از سوی دیگر شد.

این تحولات خمینی را مجبور ساخت که به پیشنهاد ابراهیم یزدی از عراق به پاریس پرواز کند و از دولت فرانسه درخواست پناهندگی سیاسی کند. افرادی چون ابوالحسن بنی صدر و صادق قطب زاده نیز آماده استقبال و پذیرایی و کمک بودند. دولت فرانسه با صلاح‌دید شخص شاه به او پناهندگی سیاسی داد و همچنین وسایل ایمنی ویژه‌ای را برایش فراهم ساخت.

خمینی در طول رهبری انقلاب اسلامی و به خصوص در یک سال آخر که اوج ستیزها و تبلیغات انقلابی بود، هیچ‌گاه دست خود را رو نکرد و آن چه در دل و سر داشت و نقشه‌هایی را که برای کشتارهای بی‌رحمانه و تباهی و ویرانی ایران کشیده بود، از همه پنهان ساخت و در عین حال از تجارب و پندهای همه اغتشاش‌گران اسلامی در طول تاریخ، از حسن البناء پایه‌گذار اخوان المسلمین و سید قطب در مصر، مهدی سودانی در سودان و مبارزه وی با انگلیسی‌ها، میرزا مسیح تهرانی بانی غوغای

ایران و روسیه، سید جمال الدین اسدآبادی و شیخ فضل الله نوری، بهلول عامل حادثه مسجد گوهرشاد، نواب صفوی رهبر فداییان اسلام و مهم تر از همه، شکست خودش در حادثه و بلوای ۱۵ خرداد ۴۲ درس گرفت و توانست در نهایت خشونت و کینه‌توزی ذاتی که نسبت به خانواده پهلوی و ایرانیان وطن پرست و مترقی داشت، خود را فردی آزادی خواه، اخلاقی، مردم دوست، اصلاح طلب و مخالف با فساد معرفی کند. فقط يك بار تصادفی در برابر پرسش يك خبرنگار در هواپیمای ایرفرانس کلمه معروف «هیچی» را عنوان کرد که فرزند معنویش قطب زاده نیز هر چه سعی کرد، نتوانست آن را توجیه کند. اما دیگر بسیار دیر شده بود و کسانی که توانستند از آن کلمه درسی از شخصیت واقعی خمینی بگیرند، هیچ فرصتی برای عکس العمل در اختیار نداشتند.

کمک شاه به انقلاب

خمینی يك بار دیگر نیز در پاریس مورد محبت بی جای شاه قرار گرفت و آن زمانی بود که ژنرال دستن، رییس جمهوری فرانسه در اثر تقاضای دولت از هاری به خمینی هشدار جدی داد که کار سیاسی و دشمنی با دولت ایران را نمی تواند ادامه دهد. رییس جمهوری فرانسه وقتی مشاهده کرد که خمینی برخلاف قول مساعدی که داده است نواری را به ایران فرستاده که در آن درخواست قتل شاه شده، به خشم آمد و به وزیر کشور خود دستور داد که خمینی و اطرافیانش را در سحرگاه يك روز جمعه دستگیر کرده و با هواپیما به الجزایر بفرستد.

ژنرال دستن در آخرین فرصت ها از طریق فرستاده مخصوص، نظر شاه را هم درین باره جویا شد؛ اما شاه این بار هم نتوانست تصمیم درست بگیرد و جرات نکرد با این تصمیم رییس جمهوری فرانسه نظر موافق نشان دهد و همه بار مسوولیت را مستقیماً به گردن دولت فرانسه و شخص رییس جمهوری آن کشور انداخت و خود را از هرگونه اطلاع و توافق از این امر مبری دانست. آن جا بود که دستن نیز که نمی توانست کاسه از آش داغ تر باشد، دستور داد برنامه اعزام خمینی به الجزایر لغو شود. ۳۴

خمینی جمعا ۱۲۰ روز در حومه پاریس اقامت داشت و طی این مدت، تبلیغات وسیعی در سراسر جهان به نفع او جریان یافت و در اکثر شهرهای مهم ایران با رهبری و هدایت شاگردان و پیروان او و چریک های گوناگون اعزامی به داخل ایران، ناراضیان داخلی، نظیر بازاریان و اصنافی که در اثر برنامه مبارزه با گران فروشی شاه به شدت از او ناراضی شده بودند و همچنین مجذوبان و مرعوبان و دسته ها و گروه هایی که رهبری خمینی را برای به ثمر رسیدن يك انقلاب اسلامی پذیرفته بودند و تمام نیرو و توان خویش را در خدمت اهداف و فرمان های او قرار داده بودند، تظاهرات عظیمی انجام گرفت و موج مبارزات چریکی و خیابانی و اعتصابات، عرصه را بر شاه و دولت هایی که بی مطالعه و بدون رعایت شرایط زمان یکی پس از دیگری بر سر کار آورد، تنگ ساخت.

با خروج شاه از کشور (۲۶ دی ماه ۱۳۵۷، ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹) و اعلام بی طرفی ارتش که با جرات می توان گفت در آخرین مراحل پاشیدگی آن صورت گرفت، زمینه از هر حیث برای سقوط رژیم شاهنشاهی و بازگشت پیروزمندان خمینی آماده شد و انقلابی که او با کمک های سخاوتمندانه و جدی عبدالناصر، خود پایه گذاری کرده بود و بر کلیه مراحل تکوین آن نظارت داشت، به ثمر رسید.

ایران پنهان انقلاب اسلامی

۳۴ - کتاب صد روز آخر، نوشته محمود طلعی، مجله راه زندگی چاپ لوس آنجلس، شماره های ۹۱۵ و ۹۱۶، ۲۱ ژانویه و ۴ فوریه ۲۰۰۰، صفحات ۳۹ و ۴۱

انقلاب اسلامی خمینی در ایران یارانی پنهان نیز داشت که اشاره به آنها و اهمیت کمک‌هایشان ضرورت دارد. یکی از کمک‌کنندگان اصلی به پیروزی انقلاب خمینی، شخص شاه بود. وی علاوه بر ترس ذاتی که افراد مهمی از جمله حسن امامی معروف به امام جمعه تهران و فریدون جم که مدتی شوهر خواهر شاه و آخرین شغل دولتی او سفارت ایران در اسپانیا بود، بر آن تاکید داشته‌اند، با از دست دادن قدرت رهبری در دوره بحران، عدم شناخت واقعی خمینی و وسعت سازمان دهی او و کمک‌کنندگان به وی، عدم تصمیم‌گیری درست و به موقع و اعتبار دادن بی‌مورد به نفوذ تعیین‌کننده‌ی قدرت‌های خارجی در حوادث داخلی ایران به خصوص آمریکا و بریتانیا، اشتباه محاسبه، مشورت‌های بی‌جا با سفیران کشورهای بزرگ غرب و عدم آگاهی و اطلاع درست از سیستم‌های اجرایی این کشورها، پنهان کردن بیماری خویش و جلوگیری موثر از عملیات بهنگام دستگاه‌های امنیتی و انتظامی کشور و از دست دادن فرصت‌های بسیار مناسب قبلی برای کنار نهادن خمینی از صحنه سیاست کشور و دادن امتیازات بی‌در پی به مخالفان و عدم شناخت کافی از جامعه ایران، پیروزی انقلاب را تضمین و تسریع کرد و همه خدماتی را که خود و پدرش به کشور و ملت ایران کرده بودند، بر باد داد. وی پس از خروج از کشور، از اتخاذ سیاست تسلیم در برابر مخالفان، آزاد ساختن تروریست‌ها از زندان و جلوگیری از برقراری نظم و قانون توسط یک دولت نظامی، ابراز تاسف کرد اما دیگر دیر بود.

ایراد دیگری که می‌تواند وارد باشد، بی‌کفایتی و بی‌تصمیمی و فقدان شجاعت و درایت ملی در فرماندهان نظامی بود که مدت‌های طولانی به سیاست فرمانبرداری کورکورانه از شخص شاه عادت کرده بودند. به صراحت می‌توان گفت تمامی آنها در اثر سیاست «تفرقه‌بینداز و حکومت کن» شخص شاه، قدرت تصمیم‌گیری فردی و گروهی و اقدام ملی را در مواقع ضرور، برای حفظ کشور و سیانت قانون اساسی که حافظ آن شناخته می‌شدند، از دست داده بودند.

در این زمینه می‌توان به قدرتمندترین آنها نیز اشاره کرد که همواره و ملت‌مانه در انتظار فرمان اختصاصی پادشاه و فرمانده کل قوا بودند تا بتوانند به حساب خود، برای نجات کشور و ملت، دست به اقدامی بزنند. حال تا چه حد می‌توانستند حتی با موافقت شاه، اقدام موثری انجام دهند نیز امری نامعلوم و مبهم است. این نکته نیز لازم به یادآوری است که پس از بالاگرفتن موج تظاهرات و اعتراضات که هنوز معلوم نبود شورشی قابل فرونشاندن است یا انقلابی بنیان کن، عوامل و نهادهایی نامرئی نیز به کمک خمینی و یارانش شتافتند و شتاب تبدیل شورش به انقلاب را سرعت بخشیدند. این عوامل که هنوز هم چهره‌ی واقعی و نوع مساعدت‌های گوناگون آنها بر ملا نشده است، اکثراً دشمنان پنهانی و نیرومند شاه بودند که در طول سال‌ها، به خصوص بعد از سال ۱۹۷۳ که شاه در اوپک (Opec) و در کار بالا بردن تدریجی و در عین حال معقول بهای نفت نقش فعال و موثری بر عهده گرفت، کینه او را به دل گرفته بودند. خودبزرگ بینی بیش از اندازه شاه و انتقادات و درس‌دادن‌های غیر لازم او به دولت‌ها، سازمان‌ها و مردم کشورهای غربی که وی گاه به گاه آنها را "چشم‌آبی‌ها" عنوان می‌کرد، این دشمنان را بیش‌تر و کینه‌توزتر ساخته بود.

خط و نشان کشیدن برای شرکت‌های نفتی که در سال ۱۹۷۴، عملاً عامل و پیمانکار شرکت ملی نفت ایران اعلام شدند و اظهارات شاه در خصوص این که در سال ۱۹۷۹ قرارداد آنها، تمدید نخواهد شد و باید مانند دیگران در صف خریداران قرار بگیرند، یا این که سود آنها باید به ۵ سنت در هر بشکه محدود شود و همچنین نادیده گرفتن درخواست شرکت (B.P). برای کاهش داوطلبانه تولید و عرضه نفت ایران، برای آن که قیمت‌ها بالا برود و استخراج نفت دریای پرتلاطم شمال صفره اقتصادی پیدا کند، بیش از پیش معاندان و بدخواهان بین‌المللی شاه را خشمناک ساخت و آنها را برای تلافی به موقع

آماده کرد.

از حدود دو سال قبل از پیروزی انقلاب خمینی، شرکت‌های نفتی که رهبری آنها را (B.P.) بر عهده داشت، بهانه گیری‌ها و مشکل تراشی‌های خود را با عرضه نکردن کل تولید نفت ایران به بازار و پایین بردن عمدی رقم استخراج آن آغاز کردند، به طوری که در ۲۵ دی ماه ۱۳۵۵، سازمان برنامه رسماً اعلام کرد که صادرات مستقیم و غیرمستقیم نفت ایران کاهش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است و به طور متوسط روزانه ۳/۵ میلیون بشکه نفت استخراج می‌شود؛ حال آن‌که این رقم قبلاً بیش از ۶ میلیون بشکه بود. شاه در مصاحبه خود با روزنامه "واشینگتن پست" نیز که قبلاً بدان اشاره رفت، از این‌که در آخرین سال حضور او در ایران شرکت‌های نفتی از امضای قرارداد خرید نفت ایران طفره رفته‌اند، شکوه می‌کند.

درآمد ایران از نفت در اثر اقدام یک‌جانبه شرکت‌های نفتی، روزانه ۲۵ میلیون دلار کاهش یافت. سوءظن کمک شرکت‌های بزرگ نفتی به انقلاب اسلامی خمینی، حداقل از نظر مالی و تبلیغاتی، زمانی قوت زیاد گرفت که ابوالحسن بنی‌صدر، علی‌اکبر معین‌فر (رئیس سازمان برنامه جمهوری اسلامی) و حسن نزیه (مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران در حکومت موقت اسلامی) رسماً اعلام کردند که در حکومت اسلامی میزان تولید نفت ایران به ۴۰ درصد تولید زمان شاه کاهش خواهد یافت، در حالی که ظرفیت تولید نفت کشور ۶/۵ میلیون بشکه بود. همین کاهش فوق‌العاده، بهای نفت را تا بشکه‌ای ۳۶ دلار بالا برد.



برافراشتن پیروزمندانه پرچم سیاه خمینی، مرهون عوامل متعددی است که تحت شرایط زمانی خاص با هم متفق شدند. اگر بخواهیم عوامل متحده را سهمیه بندی کنیم، به نظر نویسنده، پیروزی نهایی انقلاب اسلامی، ۵۰ درصد مرهون ترس و بی‌تصمیمی شاه فرمانده ۶۰۰ هزار نفر نیروهای مسلح و حاکم مطلق ایران، ۲۰ درصد نتیجه قدرت رهبری و مدیریت و سیاست‌بازی خمینی، ۱۰ درصد حاصل فعالیت سازمان‌ها و گروه‌های ایرانی ضد شاه و حامی خمینی، ۱۰ درصد سهم پشتیبانان خارجی وی نظیر یاسر عرفات، معمر قذافی، حافظ اسد و فیدل کاسترو و ۱۰ درصد نیز مدیون پشتیبانان نامرئی انقلاب و تبلیغات وسیع بین‌المللی آنها بود که از شاه خسته شده بودند و به قدرت رسیدن خمینی را برای اهداف خود مفید یافتند. برای آن‌که خوانندگان نگاهی گذرا به وقایع پشت پرده انقلاب اسلامی خمینی بیندازند، چند سند ارائه می‌شود که مثنی نمونه خروار است و می‌تواند برای پژوهش‌گران طالب حقیقت سرآغازی مفید باشد. "تا که قبول افتد و که در نظر آید".

اسناد جمع آوری شده برای مقاله‌ی "پشت پرده انقلاب اسلامی"

سند شماره ۱ شرح حال حاج مهدی عراقی

مهدی عراقی در سال ۱۳۰۹ در محله پاچنار تهران متولد شد. از ابتدای جوانی در هیات‌های مذهبی و عزاداری شرکت فعال داشت و به دلیل تنگدستی خانواده، ناگزیر در بازار به کار مشغول شد. ضمن آشنایی با فدائیان اسلام و فعالیت در تشکیلات آن، در ۱۶ سالگی به عضویت شورای مرکزی فدائیان اسلام درآمد. وی تا زمان اعدام نواب صفوی در سال ۱۳۳۴، در کلیه تحرکات تشکیلاتی و عملیاتی فدائیان اسلام مشارکت مستقیم و غیرمستقیم داشت.

در سال ۱۳۴۱ به اتفاق گروهی از هم‌زمان و همفکران خویش، هیات‌های موتلفه اسلامی را پایه‌گذاری کرد. عراقی در تظاهرات و سازمان‌دهی نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نقش فعالی داشت، به نحوی که راه پیمایی باشکوهی علیه رژیم شاه از میدان تره بار تهران به راه انداخت. مهدی عراقی علاوه بر شرکت فعال در طرح اعدام کسروی، در اعدام سه نخست وزیر و سه مهره اصلی رژیم سابق یعنی عبدالحسین هژیر، رزم آرا و حسنعلی منصور نیز نقش اساسی داشت. در بهمن ۱۳۴۲ شاخه نظامی هیات‌های موتلفه اسلامی، زیر نظر حاج مهدی و دیگر همسنگران‌ش چون بخارایی، امانی، نیک‌نژاد و هرنندی طرح اعدام حسنعلی منصور نخست وزیر وقت را به مرحله اجرا درمی‌آورد. عراقی در سال ۱۳۵۵ از زندان آزاد گردید و مبارزه خویش را خارج از زندان از سر گرفت. هنگامی که خمینی در سال ۱۳۵۷ از عراق به فرانسه هجرت نمود، او نیز به پاریس رفت و تدارکات اقامتگاه امام در نوفل‌لوشاتو را عهده دار شد. پس از بازگشت امام خمینی به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، عراقی نیز از همراهان ایشان بود. پس از ورود به ایران، مسوولیت‌های مختلفی از قبیل سرپرستی زندان قصر، عضویت در شورای مرکزی و رئیس واحد اجرایی بنیاد مستضعفان، عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و مدیریت مالی روزنامه کیهان را بر عهده گرفت. او در ۴ شهریور ۱۳۵۸ توسط سه نفر اعضای گروه فرقان همراه پسرش به درجه شهادت رسید. خمینی درباره او گفت: «من ایشان را حدود ۲۰ سال است که می‌شناسم. مهدی عراقی یک نفر نبود. او به تنهایی ۲۰ نفر بود. حاج مهدی عراقی برای من برادر و فرزند خوب و عزیز من بود. شهادت ایشان برای من بسیار سنگین بود.»^۱

سند شماره ۲ خمینی و تشکیل هیات‌های موتلفه اسلامی^۲

از بدو حرکتی که روحانیت راجع به انجمن ایالتی و ولایتی شروع می‌کنند، در تهران سه گروه بودند که با همدیگر کار می‌کردند؛ کارهای مذهبی داشتند. مثلاً جمعه‌ها با همدیگر می‌رفتند برنامه اردویی داشتند. از بدو حرکت حاج آقا یعنی روحانیت (منظور از حاج آقا، حاج روح الله خمینی است)، این سه گروه هر کدام مجزا از همدیگر، با روحانیت یک تماسکی داشتند. ... این سه گروه وقتی که با همدیگر توافق کردند، گفتند خوب ما این را انجام دادیم، حالا باید تاییدیه حاج آقا را هم بگیریم. وقتی آمدیم خدمت حاج آقا (منظور خمینی است) و جریان را برای ایشان گفتیم، ایشان هم تایید فرمودند و هر کسی هم که می‌رفت از حاج آقا سوال می‌کرد، ایشان می‌فرمودند که: "مسلمان باید تشکیلاتی باشد. مسلمان بدون تشکیلات ارزشی ندارد."

وقتی که این سازمان مقدماتش فراهم شد، یک اساس نامه‌ای برای خودشان نوشتند و یک آئین نامه. بعد هم تقسیم بندی کردند کارهایشان را ... قسمت اجرائیات، قسمت سیاسی، قسمت اقتصادی و قسمت ایدئولوژی. از اول چند نفری بودند که فشار می‌آوردند که باید یک قسمت نظامی هم تو این سازمان وجود داشته باشد.

حاج آقا می‌فرمودند که بعضی چیزهاست که الان نمی‌شود گفت. م‌ثلاً می‌گفت ما الان نه می‌توانیم مشروطه را تایید کنیم و نه می‌توانیم تکذیبش کنیم. چرا؟ برای خاطر این که اگر ما مشروطه را بیایم الان تایید بکنیم، گیر یک مشت مقدس احمق می‌افتیم، این مقدس‌ها بیچاره‌مان می‌کنند. اگر بیایم الان مشروطه را تکذیبش بکنیم، گیر یک مشت روشن فکر می‌افتیم، ما را ضد آزادی می‌دانند، ضد دموکراتی-

۱- کتاب ناگفته‌ها، خاطرات تقریر شده حاج مهدی عراقی، چاپ تهران، سال ۱۳۵۷، صفحات ۵، ۱۵ و ۱۶

۲- برگرفته از کتاب مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، یاران امام، چاپ اول، تهران، دی‌ماه ۱۳۷۷

مان می‌دانند. می‌گویند همان خلیفه بازی را می‌خواهند به وجود بیاورند. ما راجع به مشروطه و این قانون اساسی الان صلاحمان نیست هیچ حرفی بزنیم. بگذارید خرده خرده به هر مناسبتی آدم حرفش را می‌زند و کارش را هم می‌کند. بعد هم راجع به مسایل که آیا مبارزات این شکلی اصلاً می‌تواند نتیجه داشته باشد؟ در یک کشوری مثل کشور ما اصلاً یک حرکت سیاسی، حاج آقا، می‌تواند نتیجه مثبت بدهد یا ندهد؟ خوب در این جواب هم ایشان می‌گفتند که این بستگی به آگاهی مردم دارد. مردم الان آگاه نیستند. باید مردم را آگاهشان کنیم.

پس این تشکیلات عجلتاً با این چهار قسمت‌ها به وجود آمد. گروهی به نام گروه اجرائیات، گروهی به نام گروه بررسی سیاسی، گروهی به نام مسایل ایدئولوژی و گروهی به نام مسایل اقتصادی. مساله ایدئولوژی را واگذار به گروهی به نام روحانیت کرده بودیم که آنها بودند که مسایل تعلیماتی را از جهت ایدئولوژی بررسی می‌کردند. به صورت جزوات خلاصه‌اش را می‌دادند و در حوزه‌ها به حساب تدریس می‌شد.

یک گروه هم بود که مسوول بررسی‌های سیاسی بود. اخبارهای داخله و خارجه گرفته می‌شد، ضبط می‌شد و تحلیل‌شان را فرض کن می‌آوردند، توی حوزه‌ها تقسیم می‌کردند و طرز تشکیلاتشان هم به این صورت شد که قرار شد از هر گروهی چهار نفر برای کمیته مرکزی انتخاب شوند. البته حالت استقلال در هر گروه بود، ولی در عملیات یا به قول بعضی‌ها، استراتژی واحدی داشتند. پس موفقه در بعد از فروردین سال ۱۳۴۲ به وجود آمد و شروع کرد کار کردن. حرکت اصلیش در مرحله اول اجرای نظریات روحانیت بود، به خصوص حاج آقا (خمینی). می‌توانم بگویم مراحل آخری که تقریباً نزدیک گرفتاری بود، ما در حدود ۵۰۰ جلسه داشتیم که سیصد و خورده‌ای از آن در تهران بود. مثلاً اعلامیه کاپیتولاسیون حاج آقا را که نزدیک به ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار تا اعلامیه بود، در عرض دو ساعت از ۱۰ تا ۱۲ شب تهران، قم، مشهد، شیراز و اصفهان پخش شد، بدون این که یک نفر گیر بیفتد و خود این بیش‌تر از خود نطق حاج آقا، دستگاه را ناراحت کرده بود.

سند شماره ۳ علی اندرزگو^۲

شهید سیدعلی اندرزگو یکی از درخشان‌ترین ستارگان است که در پیشبرد انقلاب اسلامی نقشی بسزا داشت. روحانی باصلابتی که چریکی مؤمن بود. در هجدهم ماه رمضان سال ۱۳۱۶ هجری شمسی به دنیا آمد و نام خانوادۀ اندرزگوها را نه تنها در تاریخ ایران، بلکه در تاریخ جهان جاودانه ساخت! پدرش اسدالله در ابتدا شغل بنایی داشت و سپس به خرده فروشی ابزار در میدان شوش تهران روی آورد. اسدالله دارای ۷ فرزند بود که علی آخرین‌شان بود.

پس از طی دوران ابتدایی، به علت فقر خانوادگی و برای کمک به معیشت خانواده، ترک تحصیل کرد و وارد بازار کار شد. برای فراگیری دروس حوزوی به مسجد محل شتافت و به تلمذ پرداخت.

بنا بر شرایطی که بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور برای او فراهم شد، ابتدا مدتی به قم رفت و پس از مدت زمانی راهی نجف شد و پس از بازگشت از عراق، مجدداً در حوزه علمیه قم مشغول به تحصیل گردید. در این مدت از محضر آیت الله مشکینی و مکارم شیرازی از درس تفسیر و اخلاق بهره‌ها برد. علی اندرزگو که با نام شیخ عباس تهرانی در حوزه علمیه رحل اقامت افکنده بود، به علت فعالیت‌هایی

۳ - نقل از شماره ۸۷۱، جمعه ۲۸ بهمن‌ماه ۱۳۸۴، نشریه نيمروز چاپ لندن

که داشت، مورد شناسایی قرار گرفت. لذا از لباس روحانیت خارج شد و به چیدر، محله‌ای نزدیک شمیران رفت و در مدرسه‌ای که سیدعلی اصغر هاشمی تاسیس کرده بود، پناه گرفت. برای کمک به اقتصاد خانواده، به نزد برادرش حسن که در بازار تهران دارای نجاری بود مشغول به کار شد و حدود ده سال در این شغل ماند و با وارد شدن به شاخه نظامی هیات‌های مولفه، از شغل خود دست کشید و تا پایان عمر مهم‌ترین اشتغال او مبارزه و فعالیت برای سرنگونی رژیم ستمشاهی بود. به ناچار هر از گاهی به فراخور محیط و مرتب‌ترین، پوشش شغلی خاصی را انتخاب می‌کرد که از آن جمله بود: روضه خوانی، تسبیح و انگشترفروشی، فروش دواجات، طبابت سنتی، ساختمان‌سازی (بساژ و بفروش)، فرش فروشی و ... اندرزگو نسبت به فدائیان اسلام و سید مجتبی نواب صفوی ارادتی خاص داشت. پس از اعدام نواب صفوی بر سر مزار او حاضر شد و با روح او پیمان بست تا از ادامه دهندگان راهش باشد.

با شکل‌گیری جمعیت‌های مولفه اسلامی که خاستگاه آن هیات‌های مذهبی و بازار تهران بود و متولیان آن از مبارزین سال‌های دور مبارزه، بعضاً با نواب صفوی و جمعیت فدائیان اسلام در مبارزات سهیم بودند و با اخذ نظر موافق از حضرت امام خمینی (ره) فعالیت را شروع کرده بودند، علی‌نیز که در بازار تهران در مغازه برادرش به صندوق‌سازی اشتغال داشت، به هیات حاج صادق امانی همدانی که یکی از هیات‌های تشکیل‌دهنده مولفه بود، راه یافت و در پخش اعلامیه‌های امام خمینی (ره) و روحانیت به فعالیت پرداخت. در درس میرزا علی‌اصغر هرنندی با شهید صفار هرنندی و شهید بخارایی آشنا شد و با آنها ارتباطاتی تشکیلاتی برقرار کرد و به عنوان رابط شهیدان بخارایی، صفار هرنندی و نیک‌نژاد با شهید صادق امانی وارد عمل شد و در شاخه نظامی به فعالیت پرداخت. در کمیته مرکزی پس از اخذ فتوی از آیت الله میلانی تصمیم بر اعدام انقلابی حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت گرفته شد، چرا که او خودفروخته‌ای بود که از حمایت انگلیس و آمریکا هر دو برخوردار بود و مجری سیاست غرب بود و می‌بایست دست جنایتکارش از صحنه کشور کوتاه گردد. نقش اندرزگو به عنوان ناظر و تمام‌کننده تعیین شد تا اگر گلوله‌های بخارایی به منصور اصابت نکرد، او کار را تمام کند. با سفر به عراق، به دیدار جانان (یعنی خمینی) می‌رود. به قم می‌رود، نام مستعار شیخ عباس تهرانی را برمی‌گزیند. در انفجار سینمای قم مشارکت می‌کند. با مشکینی تماس را ادامه می‌دهد. با محمد مفیدی ارتباط می‌گیرد و با تأمین اسلحه و طرح‌های اطلاعاتی در سازمان‌دهی "حزب‌الله" شرکت می‌کند. به مجاهدین خلق کمک مالی و تسلیحاتی می‌کند. برای فرار از دستگیری توسط ساواک ریش را می‌تراشد، تغییر لباس می‌دهد و به مشهد می‌رود. با کمک واعظ طیبی به افغانستان می‌رود که آن‌جا را برای اقامت مناسب نمی‌داند. به مشهد بازمی‌گردد و برای خود و همسر و فرزندش شناسنامه جعلی می‌سازد و به نام سید حسین حسینی مشغول فعالیت می‌شود. مدتی به نام دکتر حسین حسینی به طبابت می‌پردازد، سفرهای متعددی به لبنان و پایگاه‌های فلسطینی می‌کند و با کمک جلال‌الدین فارسی مقدمات آموزش نیروهای مذهبی را در سازمان الفتح (به رهبری یاسر عرفات) فراهم می‌سازد. بعداً نام مستعار جوادی را برای خود برمی‌گزیند. سرانجام در ساعت ۷/۵ بعد از ظهر دوم شهریور سال ۱۳۵۷ در زد و خورد مسلحانه با ماموران انتظامی در تهران کشته شد.

در بازرسی بدنی او یک شناسنامه عکس‌دار به نام ابوالقاسم واسعی، یک گواهی رانندگی به نام عبدالکریم سپهرنیا و یک عدد ساعت مچی، یک چاقوی کوچک، یک عینک ذره بینی، یک انگشتری نگین‌دار، یک مهر نماز و ۶۸۴۰ ریال وجه نقد پیدا شد و در بازرسی منزل او در مشهد ۵۹۰ هزار ریال وجه نقد، ۲۱۰ لیره ترک، ۴ قبضه اسلحه جنگی کمبری و ۸۱ تیر فشنگ‌های مختلف و دو دستگاه بی‌سیم دستی

و ۱۱ دستگاه ضبط صوت از انواع مختلف (نواری - کاستی) و حدود ۴۰۰ عدد نوار و ۴ عدد خشاب و مقدار زیادی اعلامیه و کتب مضره کشف شد که برابر صورتجلسه مربوط کشف و عیناً به تهران ارسال شد.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی خصلت‌های علی اندرزگو را استفاده به موقع از پوشش‌های مناسب، تسلط به اصول پنهان کاری و اطلاعاتی، رعایت کامل رازداری، قدرت و قوت ایفای نقش‌های مختلف، تسلط به لهجه‌های مختلف محلی، تسلط در تغییر قیافه، تخصص در جعل اسناد و مدارک، داشتن کانال‌های قوی و گسترده ارتباطی ولی مجزا که همگی از او مبارزی بزرگ ساخته بود که به راحتی در مکان‌های مختلف عمومی و خصوصی تردد می‌کرد، به مسافرت می‌رفت ولی از دید تعقیب کنندگان پنهان بود. اسامی مستعار او را شیخ عباس تهرانی، دکتر سید حسین حسینی، ابوالقاسم واسعی، عبدالکریم سپهرنیا، ابوالحسن نحوی، جوادی و ... و شگردهای او را در داشتن اسامی و شناسنامه و مدارک مختلف، استفاده از لهجه‌های مختلف محلی با تسلط کامل، پوشش‌های مختلف ظاهری، ظاهر سازی در قالب خروس‌باز، تاجر، بساز و بفروش و ... استفاده از عمامه سفید، استفاده از جاسازی‌های مختلف از جمله جاسازی در لانه مرغ در منزل مسکونی در مشهد و زندگی عادی عنوان کرده است. جلال‌الدین فارسی که برخی منابع وی را فرضیه پرداز (ایدئولوژیک) هیات‌های موفتفه اسلامی نامیده‌اند، در مورد سفری که اندرزگو به لبنان داشته، در مصاحبه با مجله سروش گفته است که اندرزگو در سفری که به لبنان داشت، کل سوگاتی که برای خانواده اش تهیه کرد، ۱۵۰ تومان بود.

سند شماره ۴

"اعترافات ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرگزاری فارس "چنان محو سقوط شاه شدیم که به آن چیزهایی که باید می‌پرداختیم، نپرداختیم" "

هیچ ملاقاتی در پاریس نبود که کسی با آقای خمینی کرده باشد و من در آن‌جا حضور نداشته باشم. آقای خمینی همیشه می‌گفت یزدی از خودمان است. من از آن‌چه برای انقلاب انجام داده‌ام پشیمان نیستم و خود را ملامت نمی‌کنم. انقلاب خیلی زود اتفاق افتاد و ما بر سر چیزی که نمی‌خواستیم، متحد شدیم. ما نمی‌خواستیم شاه باشد و دیگر فکر امروز را نمی‌کردیم. ابراهیم یزدی از موثرترین اعضای گروه نهضت آزادی پیش از انقلاب اسلامی، یکی از عناصر تدارک کننده انجمن اسلامی دانشجویان مقیم آمریکا و از جمله افرادی بود که در فرانسه در کنار خمینی قرار گرفت و با او به تهران رفت.

بعد از وقایع ۱۵ خرداد، آرام آرام میان نیروهای سیاسی، اعم از سیاسی و غیر سیاسی این سؤال مطرح شد که آیا با ارتش شاه که تا دندان مسلح است، می‌توان با روش‌های پارلمانی یا مبارزات سیاسی معمول پیش رفت؟ در همان اوایل دهه چهل هم دو حادثه بزرگ در خارج از ایران اتفاق افتاد. یکی پیروزی فیدل کاسترو در کوبا و دوم پیروزی انقلاب الجزایر. این دو عامل باعث شد که بسیاری از این‌ها به فکر بیفتند که چگونه باید با رژیم شاه مبارزه کرد. آن‌هایی که گرایش‌های چپ داشتند، طبیعی است که پیش‌تر به کوبا، ویتنام و چین به عنوان منابع مورد نظر مراجعه کنند. ما که بیش‌تر گرایش‌های دینی داشتیم، می‌خواستیم به الجزایر و چین و مصر برویم. ما از همان سال‌ها به فکر افتادیم که برویم یک جاهایی و این آموزش‌ها را ببینیم. قبل از این هم من و چمران کتاب‌هایی که راجع به انقلاب‌های دنیا بود، مثل آثار مائو در مورد انقلاب چین و ژنرال جیپ در مورد مبارزات ویتنام و شرح حال تلاش‌های

۴- برگرفته از شهادت ابراهیم یزدی در دادگاه عباس امیرانتظام در کتاب محاکمه و دفاعیات عباس امیرانتظام در دادگاه انقلاب، چاپ ششم، صفحه ۲۲۹، جلد دوم

مردم در برمه، یونان، مصر، الجزایر و جنبش کوبا را گرفتیم و خواندیم. بعد از مطالعه این کتب به این جمع‌بندی رسیدیم که فاقد دانش عملیات نظامی علیه نظام پادشاهی هستیم. بخصوص ما به این مطلب توجه کردیم که ساواک یک سازمان امنیتی بسیار پیشرفته است و ما فاقد دانش مبارزه مخفی هستیم. دنبال جایی بودیم که بتواند این آموزش‌ها را به ما بدهد.

از میان نهضت آزادی در خارج از کشور، شریعتی و پرویز امین از دوستان قدیمی ما در پاریس بودند و من نیز در آمریکا بودم همراه چمران و صادق قطب زاده. ما با هم مذاکراتی داشتیم و قرار شد کسی به الجزایر برود و با رهبران جدید این کشور صحبت بکند. شریعتی چون با روزنامه "المجاهد" همکاری قلمی داشت، تماس‌هایی گرفت. هنگامی که "بن بلا" به سازمان ملل آمد، ما تماس‌هایی گرفتیم و مذاکراتی شد. آقای پرویز امین از طرف ما مامور شد و به الجزایر رفت. رهبران الجزایر از نظر ما استقبال کردند، اما گفتند ما یک دولت تازه تاسیس هستیم، به جهت مشغله و گرفتاری و عدم امکانات مالی نمی‌توانیم به شما آموزش بدهیم. در یکی از راه‌پیمایی‌هایی که به مناسبت ۱۵ خرداد و کشتار مردم در آمریکا از مرکز شهر بالتیمور تا مرکز واشنگتن در یک مسیر ۸۰ مایلی (۱۲۸ کیلومتر) ترتیب دادیم، آن را به گونه‌ای تنظیم کردیم که روز جمعه به واشنگتن برسیم و پایان راه‌پیمایی هم مسجد واشنگتن باشد. عده زیادی از ایرانی‌ها در مدخل واشنگتن به استقبال ما آمدند. راه‌پیمایی ما ابتدا ۱۳-۱۴ نفر بود، اما در پایان ۳۰۰-۴۰۰ نفر به ما پیوستند. در مرکز اسلامی واشنگتن (مسجد) یکی از مدیران آن‌جا که سرکنسول مصر بود، بعد از نماز جمعه از من و چمران برای صرف شام دعوت کرد. در حین گفت و گو، نظر ما را برای رفتن به مصر جویا شد. از این‌جا ارتباط ما با مصر شروع شد و ما استقبال کردیم و آنها ارتباط را برقرار کردند. وقتی دیدیم که نظر مصر مثبت است، الجزایر را رها کردیم، چون مصری‌ها از امکانات بیش‌تری برخوردار بودند. سفیر مصر در "برن" پایتخت سوئیس از ما دعوت کرد و ما با او مذاکراتی کردیم و بعد از آن به قاهره رفتیم. این باعث شد ما آن‌جا این سازمان و تشکیلات را راه‌انداختیم. آموزش‌های اولیه‌ای که آنها به ما پیشنهاد دادند، بیش‌تر عملیات رزمی بود. ما خودمان گفتیم عملیات رزمی را می‌خواهیم اما مهم‌تر از آن سازمان‌دهی مخفی است. بنابراین آنها یک برنامه سنگینی برای ما گذاشتند.

عملیات رزمی آنها خیلی سخت بود. ما را به صحرا بردند. چند شبانه‌روز بایستی ما در صحرا در شرایط بسیار نامطلوبی از نظر پیرامونی زندگی کنیم، حتی باید تلاش می‌کردیم که با جانوران صحرائی، خودمان را زنده نگه داریم. جاهایی بود که ما باید از وسط آتش در لجن‌زار بتوانیم عبور کنیم. آموزش اسلحه و مواد منفجره بود. بعد هم ما یک سازمانی درست کردیم و بعد از آن از ایران داوطلب‌هایی به آلمان رفتند، چون در آلمان از ایرانیان ویزا نمی‌خواستند. در آن‌جا تمام اسناد ایرانی‌شان را می‌گرفتیم و پاس‌های مصری برایشان صادر می‌شد. آنها با نام مستعار به قاهره می‌آمدند. ما حتی به مصری‌ها اسامی حقیقی اشخاص را ندادیم. جمعا ۳۶۳۵ (سه هزار و ششصد و سی و پنج) نفر در چندین گروه آمدند و بعد از همین مسیر برمی‌گشتند آلمان، گذرنامه یا مدارک مصری را می‌دادند و پاس‌های ایرانی‌شان را می‌گرفتند و به ایران مراجعت می‌کردند. هیچ‌کس حق نداشت از مصر با بیرون مصر، فارسی مکاتبه بکند. بعد از این که این آموزش‌ها تمام شد، برای سازمان‌دهی تقسیم کار کردیم. من در بیروت مستقر شدم و چمران در قاهره ماند. آقای توسلی در بغداد و پرویز امین در بصره برای ایجاد شبکه‌های ارتباطی مامور شدند. آقای قطب زاده هم برای روابط و تماس‌های بین‌المللی مامور شدند. هنگامی که بهمن قشقایی در جنوب دست به قیام مسلحانه زد، وی به مصری‌ها مراجعه کرد که از آنها کمک بگیرد. مصری‌ها هم

آنها را به ما معرفی کردند. تا آن تاریخ کل عملیات هایمان مخفی بود و هیچ کس نمی دانست ما کجا هستیم، حتی خانواده هایمان.

آقای قشقایی با مساعدت روس ها به بیروت آمد و با من تماس گرفت و ما هم پذیرفتیم که به افراد آنها آموزش داده شود. دو گروه از بچه های قشقایی به قاهره آمدند. من و چمران در آنجا مسوول کلاس ها بودیم. بعد از آموزش آنها، خسرو قشقایی بی توجهی و بی احتیاطی کرد و به افرادی که برای آموزش آمده بودند، من و چمران را معرفی کرد.

بعد از مراجعت گروه قشقایی به ایران، بعضی از افراد آنها دستگیر شدند و یکی از آنها همه ماجرا را لو داد. مصطفی چمران به عنوان مسوول آموزش معرفی شد.

حدود ۱۹۷۰ که تقریباً می شود سال ۵۰، من و چمران به بیروت رفتیم. چون من و چمران اطلاعات زیادی از سازمان داشتیم، دوستان تصویب کردند که حق ندارید به ایران بروید. آرام آرام امکاناتی فراهم شد که ما توانستیم برنامه های آموزش نظامی را دنبال کردیم. داوطلبانی که به لبنان می آمدند، در جنوب این کشور عملیات رزمی را آموزش می دیدند.

سند شماره ۵ سوابق ابراهیم یزدی - ارتباط قدیمی با فدائیان اسلام^۵

بخشی از اعترافات ابراهیم یزدی در دادگاه امیرانتظام: "وی در مورد خود می گوید: فعالیت و سوابق من فقط در خارج از کشور در رابطه با دانشجویان ایرانی نبوده، بلکه من از زمانی که در دبیرستان دارالفنون یک محصل بی مقداری بودم در این خط بودم و در تمام این مدت هم ...
آن دفعه قبل که در این دادگاه آمدم، یکی از برادران خیلی قدیمی مان (حاج آقا صفا) را دیدم. او از کسانی است که با برادران فداییان اسلام (مرحوم نواب صفوی) کار می کرد و رابطه ما با این ها از زمانی است که جنازه پدر شاه را می آوردند و فداییان اسلام تصمیم داشتند توی خیابان آتش بزنند. ارتباط ما با برادران فداییان اسلام از آن موقع شروع شده."

سند شماره ۶ بخشی از مصاحبه ابراهیم یزدی با روزنامه ی مردم سالاری شماره ۴۵۲ مورخ یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۲^۶

من در سال ۱۳۳۹ از کشور خارج شدم. از سال ۴۰ به بعد ما دنبال این راه افتادیم که ببینیم "ره چنان رو که رهروان رفتند". انقلاب کوبا به رهبری کاسترو پیروز شده بود، انقلاب الجزایر پیروز شده بود و یک نوع رومانیتسم انقلابی فراهم شده بود. ما اولین گروه ایرانی هستیم از اسلامی و غیراسلامی اش، عده ای از جوانان که پاشدیم و رفتیم. کسی هم ما را مجبور نکرده بود. روی مطالعه خودمان، روی آگاهی سیاسی و ضرورت ها، پاشدیم رفتیم الجزایر، رفتیم چین و اولین تشکیلات آموزش جنگ های چریکی را ما به وجود آوردیم.

قبل از آن که سازمان مجاهدین خلق شکل بگیرد، اولین آموزش های فن مبارزه با پلیس و چگونگی سازمان دهی مخفی را ما برای مجاهدین فرستادیم. اولین نشریه در مورد ماهیت جنگ های چریکی را،

۵ - بخشی از مصاحبه ابراهیم یزدی با روزنامه مردم سالاری، شماره ۴۵۲، مورخ یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۲

۶ - کتاب خاطرات عباس امیرانتظام، جلد دوم، چاپ پنجم، صفحه ۳۱۵

شورش‌گری و ضد شورش‌گری کتابی است که من خودم جمع‌آوری کردم و فرستادم برایشان. اولین خانه‌امن بر اساس آموزش‌های جدید در نارمک به وجود آمد. چون ما احساس کردیم که مبارزه داخل کشور فن سازمان‌دهی مخفی را ندارد، علم سازمان‌دهی مخفی را بلد نیست و این چیزی است که توده‌ای‌ها چون با روس‌ها رابطه داشتند، از آنها گرفته بودند ولی ما نداشتیم. بنابراین ما اولین کاری که کردیم، این نقیصه را گفتیم باید جبران کنیم و این نقیصه جبران شد. از آن پس سازمان مجاهدین شکل تازه‌ای بر خود گرفت.

من خودم از کسانی هستم که از اولین اعضای نهضت خدایرستان سوسیالیست هستم. نگاه سوسیالیستی به اقتصاد داشتم و هنوز هم دارم. من دورانی که در مصر بودم، برای من یک نقطه چرخشی بود در خیلی از نگرش‌های اقتصادی. زمان عبدالناصر بود. عبدالناصر هم یک دولت کاملاً سوسیالیستی به معنای دولتی شدن و دولتی کردن همه وسایل تولید و توزیع بود. الان همه چیز را ما بعد از انقلاب دولتی کردیم، ببینید چه سوءاستفاده‌های کلان و نجومی می‌شود. ببینید هنگامی که رئیس مجلس ایران آقای کروبی که نه ضد انقلاب است، نه ملی و مذهبی می‌گوید اسکله‌های غیرقانونی، اسکله‌هایی که نهادهای رسمی به طور غیرقانونی ایجاد کرده‌اند، اما آقای کروبی حتی نمی‌تواند بگوید چه کسی این‌ها را ایجاد کرده است، این‌ها اقتصاد را فلج می‌کنند.

سند شماره ۷

مبارزه مسلحانه علیه شاه

مصاحبه ابراهیم یزدی در پایگاه اینترنتی اخبار روز

مصاحبه با ابراهیم یزدی: در سال ۱۳۸۳-۲۰۰۴ میلادی. عرفان قانعی فرد محقق جوان ایرانی مصاحبه‌ای اختصاصی و مهم با ابراهیم یزدی به عمل آورد که در سه بخش در پایگاه. اینترنتی «اخبار روز» انتشار یافت. در بخش دوم این مصاحبه که در ۳۰ مهرماه ۱۳۸۳-۲۱ اکتبر ۲۰۰۴ در اخبار روز انتشار یافت، یزدی از فعالیت‌های پنهانی برای چریک‌سازی و مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه پرده برداشت. یزدی شرح می‌دهد که انقلاب‌های کوبا و الجزایر، او و عده‌ای از هم‌مسئولانش نظیر چمران، قطب زاده و علی شریعتی را تحت تاثیر قرار داده، کتاب‌های انقلابی را مطالعه کرده‌اند. عده‌ای از چپی‌ها به چین رفته‌اند، عده‌ای به کوبا و آنها نیز برای اخذ تعلیمات مبارزات مخفی و مسلحانه، پس از جلب نظر مقامات مصری به مصر رفته‌اند. یزدی مدعی است که نهضت آزادی از سال ۱۳۳۶ که بریتانیا و فرانسه به مصر حمله کرده بودند، با مصر ارتباط برقرار کرده بود.

در شرق آمریکا صادق، چمران و یزدی با هم در تماس بودند و در پاریس علی شریعتی و پرویز امین با هم بودند. شریعتی در تمام مذاکرات و فعالیت‌ها شرکت داشت و به عنوان مجری برنامه‌های رادیویی به مصر آمد.

در سازمان مخفی‌ای که تشکیل شد، هر کدام چند اسم و چند گذرنامه داشتند و در تمام مکاتبات خود از اسامی مستعار و کلمات رمزی استفاده می‌کردند. یزدی می‌گوید من گذرنامه مصری داشتم. بعضی گذرنامه‌ها را خودمان درست کرده بودیم. در سفر به مصر به اتفاق چمران، قطب زاده، شریعتی و سایرین، رمزنویسی، عکسبرداری مخفی، ارتباطات مخفی و همه را آموزش دیدند.

یزدی می‌افزاید: ما آقای خمینی را از ایران می‌شناختیم. سابقاً آقای بازرگان با او دیدار کرده بود. هنگامی که وی را به ترکیه تبعید کردند، با دولت ترکیه مخالفت‌های فراوانی کردیم. در سال ۴۴ بعد از سازمان‌دهی، چمران در قاهره ماند. من در بیروت مستقر شدم و مسوول تشکیلات کل بودم. مهندس

توسلی در بغداد با نام مستعار مستقر شد، پرویز امین در بصره مستقر شد. یک شبکه زیر زمینی درست کرده بودیم. پرویز امین در بصره مسئول این بود که وسائل قاچاق رفت و آمد افراد به ایران را فراهم کند. توسلی در بغداد توانسته بود یک شبکه ایجاد کند. به محض آن که آقای خمینی را از ترکیه به بغداد آوردند، توسلی خبردار شد و به من در بیروت تلگراف زد. من هم به چمران خبر دادم. من و چمران با آقای توسلی رفتیم به نجف و از آقای خمینی دیدار کردیم. بعد از دیدار با آقای خمینی، ارتباط تمام بود. سال ۵۰ به طور طبیعی ارتباطمان را با آقای خمینی بیش تر کردیم. در ۱۹۷۰ تا ۷۱ چمران به خاورمیانه برگشت. سال ۴۶ برگشتیم به آمریکا و چمران هم همین طور. ما از خاورمیانه خارج شدیم. تمام کادرهایمان را ترتیبی داده بودیم که به ایران بروند. سه نفر را سازمان دستور داد که نمی توانند به ایران بروند؛ من و چمران و صادق قطب زاده به دلیل اطلاعات زیادی که داشتیم. بعدها به دلیل جریانات قشقایی، عده ای از قشقایی ها توسط سازمان ما آمدند مصر دوره دیدند. آنها هم کسی جز چمران را نمی شناختند. به دلیل ناشی گری، خسرو قشقایی، چمران را به اسم به آنها معرفی کرد. در نتیجه یکی از قشقایی ها که آمد ایران، گیر افتاد و چمران را لو داد و گفت که او مسوول بوده، و گرنه ساواک هیچ اطلاعی نداشت. بنابراین از ۱۳۵۰ که فعالیت ها شروع شد، ما هم به تناسب آن موارد تازه ای شروع کردیم. چمران در جنوب لبنان مستقر شده بود و در آنجا امکاناتی داشت که ما بتوانیم افراد را بفرستیم آنجا آموزش های نظامی ببینند و به ایران بفرستیم. با علنی شدن مبارزات مجاهدین و ارتباط آنها با چمران، چون خود مجاهدین در بغداد واحدی داشتند، حسین روحانی آنجا بودند. اینها با چمران در بیروت در تماس بودند. چمران مشکلات آنها را از طریق موسی (موسی صدر) حل و فصل می کرد. من هم می رفتم نجف و با آقای خمینی دیدار داشتم و روی برنامه ها هماهنگی ایجاد می کردیم.

سند شماره ۸

شهادت محمد توسلی یکی از چریک های تعلیم یافته در مصر که در دادگاه امیر انتظام به نفع او شهادت داد

بعد از قیام ۱۵ خرداد و تحولاتی که در ایران به وقوع پیوست، در سال ۴۴ بر اساس تحلیلی که از نهضت در ایران داشتیم، برای دیدن دوره به منطقه خاورمیانه رفتیم و آموزش های چریکی در مصر دیدیم و در سال ۴۴ که امام از بورسا به نجف اشرف منتقل شدند، بنده قبلا آنجا بودم و مدت ۶ ماه در خدمت ایشان بودم. تمام بیانیه هایی که آن موقع از نجف خارج می شد، بنده تصدی و همراهی می کردم. بعد هم که در سال ۴۶ به ایران آمدم، زیر فشار و کنترل ساواک باز فعالیت خودم را در سطوح مختلف سیاسی و فرهنگی ادامه دادم. در سال ۵۰ در ارتباط با سازمان مجاهدین، همراه با آقای مهندس سحابی و آقای هاشمی رفسنجانی بازداشت شدیم و در همین اوین مورد پذیرایی قرار گرفتیم و بعد از بیرون آمدن از زندان مبارزات را در سطوح مختلف همراه با برادران همفکر و همگام ادامه دادیم که طبیعی است فعالیت ها مخفی بود.

سند شماره ۹

نقش نیروهای تروریستی خارجی در پیروزی انقلاب اسلامی^۸

محمد منتظری در گفت و گوی اختصاصی با روزنامه کیهان در ۱۹ اسفند ۱۳۵۹ می گوید:

۷- اظهارات محمد منتظری، فرزند حسینعلی منتظری جانشین معزول و مغضوب خمینی با روزنامه کیهان تهران مورخ ۱۹ اسفند ۱۳۵۹ و کتاب محاکمه عباس امیرانتظام، جلد دوم، چاپ پنجم، پانوشت صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲
۸- مصاحبه با روزنامه کیهان، تهران، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸

«حتی در پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جنبش‌های غیرایرانی نقش موثری داشتند، یعنی همین برادران افغانی که اکنون در حال جهاد علیه شوروی هستند. این‌ها به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران کمک کردند. برادران عراقی، برادران سعودی و برادران فلسطینی به طرق مختلف کمک کردند. کشورهای پیشرفته و معتقد به خط انقلاب اسلامی در ایران نیز از جهت تبلیغاتی ما را یاری کردند، از جمله کشوری که از جهت تبلیغاتی کمک‌های زیادی به ما کرد و به طور کلی جنبش‌های آزادی بخش به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران کمک فراوانی کردند. (کتاب محاکمه و دفاعیات عباس امیرانتظام، جلد ۲، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲).

سند شماره ۱۰

شرح حال مصطفی چمران، معاون نخست وزیر در امور انقلاب، متولد سال ۱۳۱۰ شمسی در تهران^۹

من یکی از فعالین موثر نهضت ملی بودم. بازرگان در سال سوم به من نمره ۲۲ داد. از سن ۱۵ سالگی در انجمن اسلامی دانش آموزان شرکت داشتم که باز در آن‌جا هم با آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان برخورد و آشنایی داشتم و در مسجد هدایت در خیابان استانبول، یکی از شاگردان پر و پا قرص آیت الله طالقانی بودم و مقدار زیادی از آموزش‌های ایدئولوژیک خود را از آقای طالقانی و انجمن‌های اسلامی آن وقت فرا گرفتم. در سال ۱۳۳۷ به آمریکا رفتم در سال ۱۹۶۲ فارغ التحصیل شدم. دکتر شریعتی را از تهران می‌شناختم و از آن جایی که او در انجمن اسلامی دانشجویان و دانش آموزان مشهد فعالیت می‌کرد و من در تهران، با هم رابطه داشتیم و دوست بودیم.

در آمریکا اولین کاری که کردیم، انجمن‌های اسلامی دانشجویان را در آمریکا تاسیس کردیم که صادق قطب زاده و دکتر یزدی هم در آن شرکت داشتند. بعدها این انجمن‌ها پایه کنفدراسون را تشکیل داد. از سال ۱۹۶۱ که جبهه ملی در خارج تشکیل شد، من هم جزو هیات اجراییه بودم و مسوول نشریات به خصوص در ۱۵ خرداد، پرکارترین و فعال‌ترین سازمانی که در آمریکا اخبار ایران و اعلامیه‌های آقای خمینی و ملیون را منتشر می‌کرد، سازمان ما بود.

بعد از خرداد ۱۳۴۲، نوعی تحول کیفی در شکل مبارزه‌ی ما ایجاد شد به این معنی که دیگر مبارزه پارلمانی برای ما اقناع کننده نبود و به این نتیجه رسیدیم که باید دست به مبارزه مسلحانه زد. به خاطر همین فعالیت وسیع و گسترده‌ای از ناحیه دوستان ما آغاز شد که قطب زاده و دکتر یزدی نیز شرکت داشتند.

دکتر شریعتی هم در آن زمان در اروپا بود و شیوه جدید مبارزه از ناحیه گروه کثیری چه در خارج و چه در داخل کشور، حمایت و تشویق می‌شد. به همین جهت در سال ۱۳۴۲، یعنی ۱۹۶۳ به همراه قطب زاده و یزدی و عده‌ای دیگر از دوستانمان عازم مصر شدیم و دو سال در آن‌جا تعلیم عمیقاً جنگ‌های چریکی و سازمان‌دهی مخفی دیدیم. ما احتیاج به یک پایگاه در منطقه داشتیم که از آن‌جا بتوانیم فعالیت خودمان را بر علیه رژیم سازمان بدهیم. در آن زمان، مناسب‌ترین نقطه، لبنان بود، اضافه بر این که موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان که مخالف حکومت شاه بود، حاضر به همکاری با ما بود. قطب زاده با وی آشنایی داشت و ما از این طریق با امام موسی صدر رابطه برقرار کردیم تا بالاخره من در سال ۱۹۷۰ با خانواده خودم آمریکا را ترک و به لبنان رفتم. من در تماس مستقیم با فلسطینی‌ها بودم.

۹ - کیهان تهران، یک شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۴۰، صفحه ۱۰

در لبنان هم انجمن های اسلامی به سبک انجمن های اسلامی در امریکا و اروپا ایجاد کردیم. نزدیک به دو سال با آنها در جهت ایدئولوژیک کار می کردیم که این فعالیت ایدئولوژیک، بعداً به سازمان دهی حرکت المحرومین منجر شد.

حرکت المحرومین تظاهرات عظیم به راه انداخت، از جمله تظاهرات ۷۵ هزار نفری مسلحانه بعلمک و همچنین تظاهرات صد و پنجاه هزار نفری مسلحانه شهر صور که شیعیان لبنان در آن جا هم قسم شدند تا آخرین قطره خون در راه احقاق حقوق از دست رفته بکنند. یکی از مواد درسی ایدئولوژیک سازمان، ترجمه کتاب های دکتر شریعتی است. در چهلم دکنتر شریعتی، عرفات در سخنرانی ای که به این مناسبت ترتیب داده بود، گفت: امل (شاخه نظامی حرکت المحرومین) همان فتح و فتح همان امل است.

سند شماره ۱۱

عرفات: امام خمینی را رهبر اول می دانیم^{۱۰}

کیهان تهران، یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۲۰، صفحه ۱۰

انقلاب بزرگ ایران ضامن پیروزی ما است.

یاسر عرفات به عنوان اولین رهبر عرب و همچنین اولین رهبر سیاسی جهان، دیروز بعد از ظهر به ایران آمد و بلافاصله با امام خمینی ملاقات کرد. در این ملاقات که یک ساعت و نیم به طول انجامید، یاسر عرفات از امام خمینی به عنوان رهبر و معلم اول فلسطین و مسلمانان جهان نام برد و پاک ترین احساسات فلسطینیان را تقدیم رهبر انقلاب ایران کرد. یاسر عرفات یک سرود فلسطینی به عنوان هدیه برای امام آورد. این سرود "خدایا چقدر عظیم است کار خمینی" نام دارد.

هوایمای عرفات ساعت ۶/۵ بعد از ظهر دیروز در باند فرودگاه مهرآباد بر زمین نشست. عرفات به سختی توانست از میان گروه های استقبال کننده و رزم آوران ایرانی بگذرد و پس از خوش آمد گویی نمایندگان ایرانی، عرفات گفت انسان وقتی به منزل خودش می آید، احتیاج به اجازه ندارد. امروز یکی از روزهای بزرگ پیروزی مسلمانان جهان است. انقلاب ایران برای فلسطین یک پیروزی بزرگ است. وقتی وارد فضای هوایی تهران شدم، احساس کردم که به فضای بیت المقدس وارد شده ام. ایرانیان حصار را که بر اطراف برادران فلسطینی بود شکستند و این انقلاب بزرگ شما ضامن پیروزی ما است. امام خمینی را ما رهبر و معلم اول می دانیم. ما بین مجاهدین فلسطین و ایران هیچ اختلافی نمی بینیم. عرفات در اتوبوسی جای گرفت که پیش از این برای سفرهای امیرعباس هویدا نخست وزیر رژیم پیشین خریداری شده بود و بلافاصله به سوی اقامت گاه امام خمینی حرکت کردند. مردم گروه گروه در جلوی در اقامت گاه امام اجتماع کردند و با فریادهای «فلسطین، متحد خلق ما» ورود رهبر الفتح را گرامی داشتند. عرفات به حضور امام رسید و نزدیک به یک ساعت و نیم با ایشان گفت و گو کرد. در این گفت و گو ابراهیم یزدی و گروهی از رهبران مبارز روحانی حضور داشتند. امام خمینی ابتدا برای یاسر عرفات علل پیروزی انقلاب ایران را شرح داد و گفت که ما در برابر دشمن مسلح به سلاح های مختلف، تنها از نیروی ایمان برخوردار بوده و کمک گرفتیم. اما سپس درباره فلسطین گفتند ما از ۱۵ سال پیش درباره فلسطین گفته بودیم و اخطار کرده بودیم. این دیدگاه ما نسبت به فلسطین همچنان استوار است. امام به یاسر عرفات اشاره کردند که فلسطین تاکنون به دو پیروزی دست یافته است. اول لبنان و دوم پیروزی انقلاب ایران. یاسر عرفات امروز با آقای مهندس بازرگان گفت و گو خواهد داشت. یکی از

۱۰ - خاطرات منتظری در اینترنت، ژانویه ۲۰۰۱، ضمیمه ۱۴۳ و کتاب گفته نشده ها درباره روح الله خمینی، نوشته تحقیقی مهدی شمشری، چاپ اول، تگراس، صفحات ۳۱ و ۳۵. یکی دیگر از شرکت کنندگان در اجتماع برابر شهربانی، هاشمی رفسنجانی طراح و بانی حکومت جبارانه، پرفساد و فرعون علی خامنه ای و دیگری نصرالله بنی صدر همدانی، پدر ابوالحسن بنی صدر بودند.

کسانی که حضور داشت، گفت: شاه رفت، عرفات آمد. سفارت اسرائیل برچیده شد، دفتر فلسطین دایر می‌شود.

عرفات پس از ملاقات با امام، با آیت الله ربانی شیرازی، از روحانیون مبارز و حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی پسر امام ملاقات کرد و در همان اقامت‌گاه امام با همراهانش به استراحت پرداخت.

سند شماره ۱۲ درباره ابوالحسن بنی صدر

ابوالحسن بنی صدر حدوداً در سال ۱۳۳۷ به عنوان کتابدار در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران استخدام شد و از آن‌جا مامور خدمت در موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی شد که ریاست آن با غلامحسین صدیقی و مدیریت آن با احسان نراقی بود. از طریق کار و نشان دادن کاراکتر خاص توانست خود را بالا بکشد و در موسسه مزبور جایی برای خویش باز کند. در سال ۱۳۳۹ بعد از روی کار آمدن کندی که از لحاظ سیاسی فضای بازتری برای مخالفان شاه فراهم شد، با احتیاط کامل با تعدادی دیگر از جوانان طرفدار مصدق نظیر صباغیان، کشاورز صدر، حسن پارسا و عباس شیبانی، دست به فعالیت‌هایی زد و ضمناً ملاقاتی نیز با مهدی بازرگان، یدالله سبحانی و داریوش فروهر انجام دادند. در همین ملاقات بود که مهدی بازرگان اظهار داشت که «سیاست کار ما نیست و وارد شدن ما به سیاست بدین علت است که آنها که وارد سیاست هستند، کارشان را درست انجام نمی‌دهند و

بالتجربه، ما وارد سیاست شده ایم.»

در آن زمان امثال امیرانتظام و یزدی در ایران مطرح نبودند. در همان زمان برخی از جوانان و دانشجویان مخالف رژیم، از شعارهای مذهبی استفاده می‌کردند. به عنوان مثال، عباس شیبانی که در بین دانشجویان دانشگاه فعال بود، در یکی از سخنرانی‌هایی که در داخل دانشگاه ایراد کرد، شعار داد: «موعظه شاه دین حسین این است، که مرگ آزاد به از زندگی ننگین است.»

بنی صدر بیش‌تر در جلساتی که در منازل افراد تشکیل می‌شد، سخنرانی می‌کرد و همواره از مصدق طرفداری داشت، چون پدرش آخوند بود و آخوندها را خوب می‌شناخت، به آنها اعتقاد چندانی نشان نمی‌داد.

پدرش به نام نصرالله بنی صدر، از مجتهدان همدان بود که در آن‌جا صاحب املاک زیاد و مرغوبی بود. بعدها به تهران آمد و در سال ۱۳۴۰ در یکی از خیابان‌های فرعی کوروش کبیر (جاده قدیم شمیران) به نام خیابان شهناز یک خانه ۸۰۰ هزار تومانی خرید (در آن تاریخ در آن خیابان زمین متری ۶۵۰ ریال بود). خود بنی صدر نیز با اتومبیل مرسدس بنز و راننده در رفت و آمد بود.

در سال ۱۳۴۳ احسان نراقی بورس تحصیلی برای او گرفت که برای ادامه تحصیل به پاریس برود، چون احتمال می‌رفت که سازمان امنیت با خروج او از کشور مخالفت کند. احسان نراقی شخصاً او را نزد سرلشکر حسن پاکروان رئیس وقت ساواک برد و برای او اجازه مخصوص دریافت کرد.

هنگامی که بنی صدر در پاریس بود، پدرش دچار بیماری سرطان معده می‌شود که در تهران مورد عمل جراحی قرار می‌گیرد اما مدتی بعد مرض عود می‌کند. به اصرار پسر به پاریس می‌رود، اما در آن‌جا در اثر عمل جراحی درمی‌گذرد و از آن‌جا جسد او را برای دفن به نجف می‌برند. پس از دفن، مجلس ترحیمی برای وی برگزار می‌شود که خمینی نیز در آن مجلس ترحیم حضور پیدا می‌کند. بنی صدر گفته است: خمینی هنگام ترك مجلس به من تفقد کرد، من همان‌طور که نگاهش می‌کردم، قیافه پدرم را در چهره او دیدم و چون او هم با شاه مبارزه می‌کرد و یک دشمن مشترك داشتیم، این وجه اشتراك موجب شد با آن‌که عادت کرده بودم به آخوند اعتماد نکنم، به این مرد دل‌بستگی پیدا کنم و بعد از آن‌که به پاریس بازگشتم، با هم ارتباطاتی داشتیم. من مدارکی برایش می‌فرستادم یا اگر او اطلاعات و مدارکی

می خواست، برای من می نوشت و من برایش می فرستادم. بنی صدر بعدها گفته بود: «اگر می دانستم که این آدم يك چنین چیزی از کار درمی آید، نه هیچ ارتباطی با او برقرار می کردم و نه اگر به پاریس می آمد، به او نزدیک می شدم و نه به ایران می آمدم.»

به احتمال زیاد بنی صدر بایستی قبل از مراسم ترسیم پدرش با خمینی آشنایی داشته باشد، زیرا پدر بنی صدر از سال های دور با خمینی ارتباط نزدیک داشته است، چون پس از بلوای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دستگیری خمینی، عده ای از ملاحی طرفدار او از برخی شهرستان ها به صورتی سازمان یافته به تهران آمدند و به طور جمعی در برابر ساختمان شهرداری کل کشور اجتماع کرده و درخواست داشتند یا خمینی را آزاد سازند یا آنها را نیز دستگیر و زندانی کنند. بنا به گزارش کتاب نهضت امام، از بین افرادی که در این اجتماع گروهی شرکت داشتند، می توان از حسینعلی منتظری جانشین معزول خمینی که او را نور چشم خود می نامید نام برد که در تاریخ ۱۷ مهر ماه ۱۳۶۵ نامه معروف "آیا می دانید؟" را به خمینی نوشت که پرده از برخی جنایات رژیم ولایت فقیه و بی رحمی و سنگدلی شخص خمینی برمی دارد و حقایق تکان دهنده ای را درباره نحوه تفکر سران انقلاب اسلامی و عملکرد آنها و جنایات، وحشی گری ها و دزدی ها و آدم کشی هایشان فاش می سازد. یکی دیگر از شرکت کنندگان در آن اجتماع، مرتضی پسندیده برادر بزرگتر خمینی بود که به سبب حق گویی مورد غضب برادر کوچک تر قرار گرفت و "نصیحت نامه" پر اعتراض مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۲ را درباره جنایات رایج جمهوری اسلامی برای او نوشت و یاد آور شد: «مردم می گویند اگر دین این است که اولیای جمهوری اسلامی اعمال می کنند، بهتر است ما کافر باشیم و اصلاً اسم مسلمان روی ما نباشد.» یکی دیگر از شرکت کنندگان در اجتماع برابر شهرداری هاشمی رفسنجانی طراح و بانی حکومت جبارانه پر فساد و فرعونی علی خامنه ای و دیگری نصراله بنی صدر همدانی، پدرا ابو الحسن بنی صدر بودند.

سند شماره ۱۳ شاه، ژیسکار دستن، خمینی

ژیسکار دستن به سبب پذیرایی فرانسه از خمینی، از سوی جمهوری اسلامی "میهمان همیشگی ایران" شناخته شده است.

روزنامه "توس" چاپ تهران در شماره مورخ ۲۳ شهریور ۱۳۷۷ خود برابر با ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۷ بخش دوم مصاحبه ای را که خبرنگار ویژه این روزنامه با والرئ ژیسکار دستن رئیس جمهوری پیشین فرانسه انجام داده بود، انتشار داد.

در این مصاحبه دو سوال مهم از ژیسکار دستن به عمل آمد که جنجالی به پا کرد و توقیف سردبیر و سه نفر دیگر از همکاران وی و سرانجام تعطیل روزنامه را موجب شد. سوال ها و جواب ها چنین بود:
سوال: در مسیر انقلاب ۱۹۷۹ ایران، شما تمام مقدمات لازم را برای اقامت موقت امام خمینی در فرانسه (Neauphle - Le- Chateau) تدارک دیدید. آیا هیچ وقت در این باره قبلاً با شاه صلاح و مصلحت یا مشورت و هماهنگی کردید؟

جواب: ژیسکار دستن- وقتی آیت الله خمینی به فرانسه آمد، به خواست خود از عراق با هوایمای مسافری به پاریس آمد و با پاسپورت معتبر ایرانی مسافرت می کرد. به محض ورود به فرودگاه، تقاضای پناهندگی سیاسی کرد و ما هم به او دادیم. من از شاه دلیل مسافرت آیت الله خمینی را به فرانسه جویا شدم، از من خواست به او روایت بدهم و مراتب امنیتی و حفاظتی در مورد آیت الله خمینی را از سوی دولت فرانسه تامین کنیم.

۱۱- برگرفته از روزنامه های تهران، شهریور ۱۳۸۲

بلافاصله من سفیر خودم را در ایران به حضور شاه فرستادم و از او خواستم که نظر شاه را از او بپرسد و به من گزارش دهد. شاه برای من پیغام داد که کوچک‌ترین مشکلی برای آیت الله خمینی به وجود نیاوریم و حتی به سفیر من گفت: اگر دولت فرانسه مقدمات پذیرایی و آسایش او را فراهم نکند، او دولت فرانسه را هرگز نخواهد بخشید. شاه معتقد بود هر برخورد ناشایست و گرفتاری برای آقای خمینی در فرانسه، به شدت و حدت ناآرامی‌های داخلی ایران کمک خواهد کرد.

سوال مهم دیگر مصاحبه مربوط به تصمیمات کنفرانس عالی سران ۴ کشور در گوادلوپ (Guade-loupe) بود. ژیسکار دستن گفت: تنها کشوری که در این جلسه زنگ خاتمه حکومت شاه را به صدا درآورد، نماینده دولت آمریکا بود و معتقد بود وقت تغییر رژیم در ایران است، به طوری که همه ما متحیر و متعجب شدیم. این رئیس جمهوری وقت آمریکا بود (جیمی کارتر) که در جلسه رسمی، حکومت شاه را تمام شده اعلام کرد و مصرا گفت امیدی به بقای این حکومت نیست و شاه رفتنی است و ما او را حمایت نخواهیم کرد و در ادامه گفت: برقراری یک رژیم نظامی در ایران پیش بینی می‌شود. برای آلمان به نمایندگی هلموت اشمیت (Helmut Schmidt) و برای فرانسه به نمایندگی من، این نظریه آمریکا غیر مترقبه و خیلی غافلگیرانه بود. در همان جلسه انگلیس و آمریکا، هر دو متفقا به عنوان یک نیروی متحد و هم فکر و هم عقیده، خواهان خروج شاه از ایران بودند.

انتشار مصاحبه با ژیسکار دستن در روزنامه توس (طوس) جنجال بزرگی در ایران به راه انداخت. هیات نظارت بر مطبوعات توسط علی خامنه‌ای و فرمانده سپاه پاسداران مورد تهدید قرار گرفت. این هیات به موجب ماده ۲۷ قانون مطبوعات مصوب ۲۸/۱۲/۱۳۶۴ مجلس شورای اسلامی مطالب مندرج در شماره مورخ ۲۳ شهریور ۱۳۷۷ روزنامه توس را اهانت به رهبر سابق جمهوری اسلامی تشخیص داد و پروانه انتشار آن را لغو کرد. سردبیر و سه نفر از نویسندگان روزنامه نیز توقیف شدند (سردبیر این روزنامه ماشاءالله شمس الواعظین بود که قبلا نیز توسط انصار حزب الله مضر و ب شده بود).

سند شماره ۱۴

تصمیم ژیسکار دستن برای تبعید خمینی از فرانسه به الجزایر و مخالفت شاه با آن

بنا به نوشته کتاب "صد روز آخر" (۲۲ آبان - ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) نوشته محمود طلوعی، از هاری در ملاقاتی با سفیر فرانسه در تهران به او گفت که اگر دولت فرانسه فعالیت‌های آیت الله خمینی را در پاریس محدود کند، در کاهش تشنجات داخلی ایران فوق العاده موثر خواهد بود. ژیسکار دستن رئیس جمهوری وقت فرانسه در شرح این ماجرا می‌نویسد:

«من از وزیر کشور فرانسه خواستم مقررات اقامت اتباع خارجی را در فرانسه به آیت الله ابلاغ کند. فردای آن روز وزیر کشور متذکر شد پیام را به یکی از نزدیکان آیت الله ابلاغ کرده و مخاطب او با اظهار تاسف از آن چه رخ داده، گفته است که از این مقررات اطلاع نداشته و آیت الله من بعد، در چارچوب این مقررات عمل خواهد کرد. من در نیمه ماه نوامبر (اواخر آبان ماه ۱۳۵۷) در کنفرانس مطبوعاتی معمول خود یادآوری کردم که ما دو بار در ماه‌های اکتبر و نوامبر (۱۹۷۸) به ایشان تذکر داده ایم که نمی‌توانند از خاک فرانسه پیام‌های دعوت به خشونت و انقلاب را در کشور دیگری صادر کنند. من به مدیر قسمت مقررات بین المللی وزارت امور خارجه دستور دادم شخصا به «نوفل لوشاتو» برود و با تشریفات رسمی مجدداً هشدار بدهد که ما نمی‌توانیم ادامه چنین وضعی را بپذیریم. مراتب به آیت الله ابلاغ شد و رابط و نماینده ایشان مجدداً قول همکاری داد.

معهدا دوشنبه بعد نوارهای کاست جدیدی با صدای خود آیت الله در تهران پخش شد که در آن از مردم دعوت شده بود شاه را به قتل برسانند. گفتم دیگر کافی است، وزیر کشور را به کاخ الیزه احضار

کردم و از او خواستم که موضوع را تحقیق کند و اگر اطلاعات داده شده مورد تایید بود، ترتیب عزیمت آیت الله را از خاک فرانسه بدهد. من از او خواستم که مقدمات این امر را تا آخر هفته فراهم کند. من همچنین از او خواستم که در اجرای این تصمیم به ترتیبی عمل کند که از مخاطرات احتمالی آن کاسته شود. روز چهارشنبه وزیر کشور اقداماتی را که برای انجام دستور به عمل آورده بود، برای من تشریح کرد. عزیمت آیت الله از فرانسه برای سحرگاه روز جمعه پیش بینی شده بود. قرار بر این بود که آیت الله به الجزایر فرستاده شود، زیرا خود وی هم قبلاً علاقمند بود که به این کشور برود.

آخرین اقدام احتیاطی که ضروری به نظر می رسید، این بود که قبلاً شاه را از این تصمیم خود آگاه کنم. من از سفیرمان در تهران خواستم که روز پنج شنبه شخصاً با شاه تماس بگیرد و برای پیش گیری از هرگونه خطر احتمالی برای اتباع فرانسه در ایران، وی را از تصمیم من مطلع سازد.

تماس برقرار شد و نتیجه آن را بی درنگ به من اطلاع دادند. شاه تشکر کرده و تصریح نموده بود که «اخراج آیت الله خمینی تصمیمی مربوط به فرانسه است و ایران هیچ گونه مسوولیتی در این امر بر عهده نمی گیرد. اگر بعد از اجرای این تصمیم از وی در این باره سوال شود، خواهد گفت که با این عمل موافق نبوده است. من از پاسخ شاه مبهوت شدم. دلیل این رویه شاه چیست؟ آیا از وقوع انفجاری در تهران هراسان است و می خواهد در این صورت از خود سلب مسوولیت کند؟ آیا او می خواهد مرا از این کار منصرف کند؟»

در هر حال این به عهده فرانسه نیست که به تنهایی بار مسوولیت چنین خطیری را به دوش بکشد. وزیر کشور را پای تلفن می خواهم و به او می گویم: من جواب شاه را گرفتم، او نمی خواهد درین باره قبول مسوولیت کند. او خواهد گفت که با اخراج آیت الله از فرانسه موافقت نکرده است. باید کل این عملیات را لغو کنید. وزیر کشور می گوید، اما همه چیز برای فردا صبح آماده شده است. می گویم: می - دانم، لغوش کنید.

سند شماره ۱۵

شرح حال حاج داود کریمی

فرمانده سابق و از بنیان گذاران سپاه پاسداران^{۱۲}

از اهالی نازی آباد بود. در ۸ سالگی پدرش را از دست داد. در ۱۶ سالگی از طریق عراقی با حاج روح الله خمینی آشنا شد. در بهمن ماه ۱۳۲۶ متولد شد. در ۱۶ شهریور ۱۳۸۲ (۶ سپتامبر ۲۰۰۴) پس از یک بیماری طولانی که گفته شد از عوارض شیمیایی جنگ با عراق بوده، درگذشت. او را برای معالجه به آلمان نیز فرستادند که اثر نکرد.

در سال های نخستین دهه ۵۰ همراه با تعدادی از دوستانش گروه چریکی سیاسی نیمه مخفی «فجر اسلام» را ایجاد کرد. با محمد بهشتی و محمدرضا مهدوی کنی در ارتباط بود.

او یک تراشکار و قالب ساز بود. مغازه کوچک تراشکاری او در خیابان ری و در اواخر، در جاده باقرآباد بود. در آن زمان رسم بود که افراد گروه های چریکی برای آشنایی با توده ها به کارگری می رفتند. یک بار یکی از بچه های مجاهدین خلق در دانشکده فنی از سعید حجاریان می پرسد جایی را برای کارگری سراغ داری؟ وی او را به حاج داود معرفی می کند تا در کارگاهش او را به کار بگمارد. بعد از حدود یک ماه، این دانشجو به حجاریان می گوید این جا کجا بود مرا فرستادی؟ این ها خودشان سیاسی هستند. به رسم گروه های چریکی مرا به کوه می برند و روی من کار سیاسی می کنند و خط می دهند. کم کم دارند جذب می کنند. پس از آن سازمان مجاهدین خلق این عضو را از رفتن به کارگاه حاج داود

۱۲ - نشریه معتبر Facts on File چاپ امریکا مورخ دوم فوریه ۱۹۷۸، صفحه ۶۷

بازداشت. ارتباط گروه فجر اسلام با مجاهدین خلق به تدریج رو به سردی می‌گذارد و از سال ۵۲ به کلی قطع شد.

حاج داود تراشکاری و فعالیت سیاسی را در تهران تا سال ۵۵ ادامه می‌دهد تا در آن سال به رسم آن زمان که گروه‌های چریکی اعضای خود را به لبنان و فلسطین و الجزایر می‌فرستادند، حاج داود نیز به لبنان می‌رود.

میثم کریمی پسر ارشد حاج داود گفته است که او در لبنان با مصطفی چمران، محمد منتظری، سید محمد غرضی و یحیی رحیم صفوی هم رزم بوده است.

حاج داود در آنجا مربی نیروهای چریکی لبنان می‌شود تا تجربه فعالیت‌های نظامی‌اش بیش‌تر و جدی‌تر شود. دوران فعالیت چریکی حاج داود تا اواخر سال ۱۳۵۶ در لبنان ادامه یافت. اما فرا رسیدن امواج انقلاب، حاج داود را نیز همچون بسیاری دیگر از چریک‌ها، دانشجویان و مهاجران به کشور بازگرداند. چنین بود که بچه نازی آباد بار دیگر به نزد هم محلی‌هایش بازگشت تا به همراه جوانان جنوب شهر، چهار هیات مذهبی را برای مبارزه با شاه تاسیس کند و در پیروزی انقلاب نقش آفرین شوند.

حاج داود در اولین فعالیت دوران انقلابی خود، در همان روزهای نخست پس از پیروزی، مسوول کمیته انقلاب در نازی آباد شد. برادران حجاریان نیز در این کار با او همراه بودند. حجاریان به یاد می‌آورد در آن روزها حاج داود هرکسی را که می‌توانست کاری کند، در کمیته به کار می‌گرفت. به طوری که حجاریان می‌گوید: مادر مرا برده بود و مسوول بازجویی از زنانی کرده بود که قاچاق مواد مخدر می‌کردند.

این وضع تا زمان راه اندازی سپاه پاسداران ادامه داشت که حاج داود از اعضای اصلی تشکیل دهنده آن و عضو هیات مرکزی سپاه تهران بود. در اوج درگیری‌های کردستان راهی این استان شد تا سپاه منطقه کردستان را به راه بیندازد. بر پایه آموخته‌های خویش در لبنان مسوول آموزش‌های نظامی سپاه شد. پس از مدتی کوتاه‌تر از یک سال فرمانده سپاه تهران بود. در فاصله سال‌های ۶۵ تا ۶۷ حاج داود در شرق کشور به سر می‌برد. او در این دوره با سمت فرماندهی قرارگاه مرکزی محمد رسول الله و قرارگاه‌های تاکتیکی تابعه شرق کشور در قالب طرح «والعادیات» مسوول مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر بود و پس از جنگ حاج داود در حالی که می‌توانست به عنوان سرداری نظامی چهره کند، به کارگاه تراشکاری‌اش بازگشت که به گفته حجاریان این بار «محقرتر» بود و در جاده باقرآباد قرار داشت.

از سال ۱۳۶۸ تا زمان مرگ، حاج داود تنها یک کارگر ساده قالب ساز بود.

این کارگر ساده در همین سال‌های انزوا با مشکلاتی هم مواجه شد. حجاریان این ماجرا را چنین خلاصه می‌کند «حاج داود مورد جفا واقع شد و ملامت‌هایی کشید، اما دم نزد و هیچ توقعی نداشت». آن‌چه حجاریان می‌گوید، به دوره‌ای از زندان بازمی‌گردد که از ۳۰ دی ماه ۷۲ آغاز شد و تا اردیبهشت ماه سال بعد ادامه یافت. فرزند کریمی به خبرنگاران گفت: از بچه‌های تحکیم وحدت تا حسین الله کرم (لیدر جریان حزب الله) همه تیپ از چهره‌های سیاسی و دانشگاهی و نظامی به منزل آنها آمده اند. در روزهای بیماری هم از جریان‌های مختلف بر بالین او حاضر شدند. عزت الله ضرغامی رئیس سازمان صدا و سیما که از شاگردان فرمانده کریمی بود، علی خاتمی به نمایندگی از رییس جمهوری، فرماندهان کنونی و سابق سپاه (محسن رضائی و یحیی رحیم صفوی) و افراد مختلف از سپاه و بسیج از جمله آنها بودند.

سند شماره ۱۶

اعضای مجلس نمایندگان، دولت کارتر را به سبب عدم پیش بینی درست درباره ایران ملامت کردند^{۱۳}

در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۷۹ یک کمیته مجلس نمایندگان امریکا، دولت کارتر و دستگاه اطلاعاتی امریکا را به سبب ناکامی در تشخیص جدی بودن بحران ایران و پیش بینی این که آن وضع می توانست به خروج شاه از ایران منجر شود، مورد ملامت و سرزنش قرار داد. این اتهام در یک گزارش ۱۱ صفحه ای که توسط کمیته ویژه دائمی مجلس نمایندگان در مورد اطلاعات در خصوص نحوه اداره این وضع توسط دولت امریکا تهیه شده بود، مطرح شد. در این گزارش آمده بود که سیاستگزاران کشور، حساس بودن طبیعت اوضاع را در ایران تا اکتبر ۱۹۷۸ تشخیص نداده بودند. آن زمان نیز برای آن که دولت امریکا بتواند کاری درین باره انجام دهد، بسیار دیر بود.

سازمان های اطلاعاتی وزارت دفاع امریکا در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۸ پیش بینی کرده بودند که شاه برای مدت ۱۰ سال دیگر در قدرت باقی خواهد ماند.

بنابر یافته های کمیته ویژه اطلاعاتی مجلس نمایندگان امریکا، مشکل اساسی عمل دوگانه سازمان مرکزی اطلاعات امریکا بود. از یک طرف CIA به صورت تاریخی خود را حامی شاه می شناخت، اما از سوی دیگر از آن انتظار می رفت که تحلیل های جامع و کامل اطلاعاتی درباره اوضاع سیاسی ایران تهیه و ارائه دهد.

گزارش کمیته ویژه اطلاعاتی مجلس نمایندگان امریکا در پایان یادآور شده بود که گزارش اطلاعاتی که از ایران مخابره شده بود، دریچه ای کوچک و مبهم بود که از طریق آن تشخیص تغییرات سیاسی و اجتماعی وسیعی که جریان داشت، امکان پذیر نبود.

سند شماره ۱۷

اطلاع دستگاه های اطلاعاتی غرب از کمک معمر قذافی و یاسر عرفات به خمینی^{۱۴}

سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) و لیبی مشترکاً از ماه نوامبر همکاری کرده اند که به مسلمانان مخالف شاه ایران کمک های مختلف، از جمله کمک های مالی به عمل آورند. این مطلب را مقامات اطلاعاتی امریکا و اروپای غربی در ۲۹ دسامبر اعلام کردند. بنا به اظهار اروپایی ها، صلاح الدین، دستیار معمر قذافی رهبر لیبی در ۲۲ نوامبر، در پاریس با آیت الله خمینی ملاقات کرد و تامین پول و اسلحه را به وی پیشنهاد کرد. گفته شده که صلاح الدین را در این دیدار فاروق خدومی (Farouk Khaddoumi) رئیس بخش سیاسی «PLO» همراهی می کرده است.

همچنین گفته شده است که صلاح الدین، همچنین به خمینی وعده داده است که می تواند از فرستنده های لیبی برای رساندن پیام هایش به پیروان خود در ایران استفاده کند.

مقامات ایالات متحده گفتند: نشانه هایی وجود داشته است که لیبی پول و اسلحه در اختیار مخالفان شاه در ایران قرار می داده است و این کمک ها توسط سازمان آزادی بخش فلسطین تحویل داده می شده است.

ضمناً روز شمار تاریخ ایران، تالیف باقر عاقلی در جلد دوم، صفحه ۳۱۶ در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۵۵ گزارش داده است که رادیوی پیک ایران از بلغارستان به لیبی نقل مکان کرد و حملات خود را تندتر نمود. (رادیو پیک ایران یکی از دو رادیوی مخفی ضد رژیم شاه بود که سال ها توسط کمونیست ها از

۱۳- از نشریه «Facts on File» چاپ امریکا، مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸

۱۴- رادیو پیک ایران یکی از دو رادیوی مخفی ضد رژیم شاه بود که سال ها توسط کمونیست ها از بلوک شوروی سابق سخن پراکنی می کردند

بلوک شوروی سابق سخن پراکنی می‌کردند.^{۱۵}

سند شماره ۱۸ کارلوس مامور کشتن شاه مخلوع شد^{۱۶}

چریک‌های نیکاراگوئه و ناسیونالیست‌های آمریکای لاتین در عملیات کشتن شاه شرکت دارند. آیت الله صادق خلخالی، رهبر سازمان فدائیان اسلام سنت گرا و مشابه اخوان المسلمین کشورهای عربی، در گفت و گویی با خبرگزاری فرانسه گفت: ایلیچ رامیرز سانچز (Ilich Ramirez Sanchez)، کارلوس تروریست اسرارآمیز بین‌المللی، عملیات اعدام شاه سابق ایران را رهبری و هماهنگ می‌کند. خلخالی افزود چریک‌های ساندا نیست، ناسیونالیست‌های نیکاراگوئه و جمعی از مبارزان ناسیونالیست آمریکای لاتین در این عملیات شرکت دارند. آیت الله خلخالی حاضر نشد جزئیات مشارکت کارلوس در اعدام احتمالی شاه سابق را فاش کند، اما گفت که تروریست معروف، برای اجرای این طرح همکاری می‌کند. رادیو کلن نیز خبر داد که آیت الله صادق خلخالی که ریاست دادگاه‌های انقلابی را بر عهده دارد، اعلام داشت که مقامات ایرانی مذاکراتی جهت جلب توجه کارلوس برای انجام این ماموریت به عمل آورده‌اند. کارلوس مدتی است که تحت تعقیب پلیس بسیاری از کشورها قرار دارد. خلخالی چندی پیش جایزه‌ای به مبلغ ۱۴۰ هزار دلار برای کسی تعیین کرد که شاه مخلوع ایران را در مکزیك مورد سوء قصد قرار داده و او را بکشد.

سند شماره ۱۹ فاش شدن رابطه فلسطینی‌ها با انقلابیون ایرانی^{۱۷}

دمشق - سازمان آزادی بخش فلسطین که تاکنون از آشکار شدن رابطه خود با انقلابیون ایران خودداری می‌کرد، مدعی شد که این سازمان در آموزش و تجهیز مخالفان شاه، نقش مهمی بر عهده داشت. احمد جبرئیل رهبر یک گروه کماندویی افراطی فلسطینی در مصاحبه‌ای با خبرگزاری آسوشیتدپرس اظهار داشت: سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) از سال ۱۹۷۰ با انقلابیون ایرانی در تماس بوده و ده‌ها تن از رهبران آنها را آموزش داده و مسلح ساخته است. وی گفت: رژیم معمر قذافی رهبر لیبی، توسط سازمان آزادی بخش فلسطین به مخالفان شاه اسلحه داده است. روزنامه ساندی تلگراف چاپ بریتانیا نیز نوشت: فلسطینی‌ها در لیبی و لبنان سرگرم آموزش دادن به یک ارتش سری از چریک‌های ایرانی هستند که در طی ۱۲ ماه گذشته به ایران بازگشته‌اند. در حدود ۲۰۰۰ نفر جوان ایرانی برای کسب تعلیمات اعزام شده‌اند که آموزش آنها با سلاح‌های شوروی و پول قذافی و تعلیمات مربیان فلسطینی انجام شده است. سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) در تماس دائم با خمینی است.

۱۵ - برگرفته از کیهان تهران، دوشنبه ۴ تیرماه ۱۳۵۸، صفحات اول و آخر

۱۶ - خلخالی هم‌زمان مصاحبه‌ای نیز با مجله پاری میچ چاپ پاریس به عمل آورد و مدعی شد درین باره با کارلوس صحبت کرده است. بعدها که کارلوس تروریست توسط ماموران مخفی فرانسه در سودان دستگیر شد، تحقیقات انجام شده نشان داد زمانی که خلخالی ادعا کرده بود شخصاً با تروریست بین‌المللی مذاکره کرده است، کارلوس در مجارستان بوده و زیر نظر ماموران اطلاعاتی آن کشور که هنوز با روش کمونیستی اداره می‌شد، به سر می‌برده است

۱۷ - کیهان تهران، اول بهمن ماه ۱۳۵۷، ۲۱ ژانویه ۱۹۷۹

سند شماره ۲۰ شرح حال و فعالیت های محمدتوسلی از زبان خودش^{۱۸}

موقعی که نهضت آزادی ایران تاسیس شد، به عنوان يك عضو فعال در نهضت کار می کردم. در اروپا پایه گذار انجمن اسلامی گروه فارسی بودم. بعد از قیام ۱۵ خرداد، برای دیدن دوره به خاورمیانه رفتم و آموزش نظامی و چریکی در مصر دیدم. در سال ۴۴ که امام از بورس با نجف اشرف منتقل شدند، بنده قبلاً آنجا بودم و مدت ۶ ماه در خدمت ایشان بودم. تمام بیانیه‌هایی که آن موقع از نجف خارج می شد، بنده تصدی و همراهی می کردم.

در راه پیمایی های تاسوعا و عاشورا و در استقبال از امام، بنده مسوول تبلیغات بودم. بعد از شهریور ۲۰ در مملکت ما دو جریان اصیل اسلامی جریان داشت. یکی همان جریانی است که اگر آقای امیرانتظام مجرم باشند، مجرمین اصلی آن آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی هستند. يك حرکت اصیل اسلامی دیگری وجود دارد که شاید مقدمین این حرکت فدائیان اسلام باشند. ادامه این جریان هیات‌های مولفه است که در سال‌های ۴۰ شکل می گیرد و نقش بسیار موثری در قیام ۱۵ خرداد و رسانیدن پیام امام در آن شرایط خفقان ایفا می کنند. این که امام امت به کرات مساله فیضیه و دانشگاه را مطرح ساخته اند، اشاره به این دو جریان است. از حدود خرداد ماه ۵۷ که بنده به عنوان مترجم آقای مهندس بازرگان با نماینده سفارت امریکا شرکت داشتم، شهادت می دهم اطلاعاتی که ما از این افراد می گرفتیم، برای برنامه ریزی مبارزات قبل از پیروزی بسیار مفید و موثر بود و به ما واقع بینی و چشم باز می داد. در حدود خرداد ۵۷ که هنوز نهضت گسترش پیدا نکرده بود، ما در این جلسات تاکید می کردیم که این حکومت پوشالی است. رژیم شاهنشاهی مورد تایید ملت ایران نیست و مردم به امام اعتماد دارند. امام نقش رهبری دارد و شما باید این واقعیت را بپذیرید و این از مطالبی بود که ما آنها را با آن بمباردمان می کردیم. کسانی که در این ارتباط آشنایی دارند، می دانند که این نوع بمباردمان‌ها تا چه اندازه می تواند موثر باشد. تا حدود آذرماه ۵۷ بنده این مسوولیت ترجمه و ارتباط را داشتم. با پیشنهاد جناب آقای بازرگان این مسوولیت از آن تاریخ به آقای مهندس امیرانتظام واگذار شد.

سند شماره ۲۱ سخنان یاسر عرفات در اهواز^{۱۹}

ما دو ملت در يك قالب هستیم، نهضت انقلابی ایران با نهضت فلسطین. ما دو نهضت انقلابی هستیم که در يك نهضت انقلابی متحد شده ایم. کارتر بداند، بگین بداند که این دو نهضت انقلابی، دوش به دوش هم پیش خواهند رفت و لشکرهای فدائیان به مرزهای فلسطین رهسپار خواهند گشت. آیت العظمی خمینی به ما پیام فرستاد که ای ابوعمار، به راه خودت ادامه بده، به راه جهادت ادامه بده. ای مجاهدین فلسطین به راه خود ادامه دهید. این پیشوای بزرگ به کوری چشم شاه مزدور بیگانه، فتوا داد که هر مسلمان باید به صفوف مجاهدین فلسطین پیوندد و هر کس نپیوندد، بیگانه از دین است.

همین چند روز پیش برژینسکی گفت: سازمان آزادی بخش فلسطین رفتنی است. اما من به او می گویم که سازمان آزادی بخش فلسطین نه تنها رفتنی نیست، بلکه روز به روز مستحکم تر می شود. نخستین جواب ما به برژینسکی از جنوب لبنان داده شد و دومین جواب از نهضت انقلاب ایران و از امام خمینی آمد و در این جا بزرگترین ضربه، توسط امام خمینی در ایران به امپریالیسم آمریکا زده شد.

سند شماره ۲۲

۱۸ - دادگاه امیرانتظام، جلسه ۱۵، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۰، برگرفته از کتاب محاکمه و دفاعیات امیرانتظام، چاپ ششم، جلد دوم، صفحه ۳۱۴

۱۹ - کیهان تهران، شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۷، صفحه ۲

نامه‌ی قذافی به خمینی و تلگرام او به خلخالی^{۲۰}

"بی شک مسلمین جهان که در خوشحالی پیروزی برادران ایرانی شرکت دارند، امیدوارند که این انقلاب در قالب‌های غربی اعم از جمهوری و یا سلطنتی قرار نگیرد. انقلاب اسلامی ایران که به پشتیبانی ملت ایران به نتیجه رسیده است، به هدف‌های عالی خود نخواهد رسید، جز با اعلان جمهوری اسلامی که قانون اساسی اش قرآن باشد که می‌تواند سرمشقی برای همه ملت‌های اسلامی باشد و حقیقت انقلابی اسلام را آشکار سازد."^{۲۱}

معمر قذافی

سرهنگ معمر قذافی رئیس جمهوری لیبی طی تلگرامی عید قربان را به شیخ صادق خلخالی تبریک گفت و توفیق او را در راه اقدامات اسلامی سازنده‌ای که تاکنون در ایران انجام داده است مسئلت نمود و آرزو کرد که خلخالی بتواند علاوه بر ایران، نقش اسلامی خود را در همه کشورهای جهان بازی کند.^{۲۱}

سند شماره ۲۳

دستگیری افغانی‌های مسلح در شمیران^{۲۲}

ماموران کلاتری و جوانان کمیته انقلاب شمیران، ۲۹۹ نفر افغانی را دستگیر کردند و از آنها ۴۵ هزار تومان پول نقد به دست آمد. جوانان کمیته انقلاب امامزاده قاسم نیز ۱۸ افغانی مسلح را که نیمه شب به وسیله مینی بوس در نقاط مختلف امامزاده قاسم پراکنده شده بودند، دستگیر کردند. ماموران کلاتری یک تجریش با همکاری جوانان کمیته انقلاب، روز گذشته ۲۰۰ افغانی را که عده‌ای از آنها نیز مسلح بودند، دستگیر کردند.

دستگیرشدگان هم اینک در زندانی که در کاخ سعدآباد ایجاد شده، به سر می‌برند تا به تدریج به وطن خود اعزام شوند.

سند شماره ۲۴

شادباش کاسترو به رهبران جدید ایران^{۲۳}

هاوانا - فیدل کاسترو رهبر کوبا دیروز به رهبران جدید ایران به خاطر پیروزی تاریخی شان شادباش گفت و ایرانیان را مردمی فوق‌العاده دلیر و قهرمان توصیف کرد که توسط امام خمینی با درایت رهبری شده‌اند.

فیدل کاسترو در پیامی به امام خمینی، تلاش مداوم مردم قهرمان ایران را برای به دست آوردن آزادی-های اساسی خود و استقلال کشورشان ستود و گفت: پیکار مردم ایران در راه آزادی و استقلال باید سرمشق دیگر مردم جهان باشد. کاسترو در پیام دیگری به مهدی بازرگان نخست وزیر دولت انقلابی ایران گفت مردم و دولت کوبا از پیروزی خارق‌العاده مردم ایران بسیار شادمانند.

سند شماره ۲۵

کمک‌های همه جانبه سوریه به پیروزی انقلابیون ایران کمک کرد^{۲۴}

۲۰- نقل از روزنامه کیهان تهران، پنجشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۳۳، صفحه ۵ و کتاب شورش ۵۷ در آینه مطبوعات، جلد اول، صفحه ۲۴۴

۲۱- شورش ۵۷ در آینه مطبوعات، شهرام جاویدپور، چاپ ۱۹۹۲، صفحه ۲۴۴

۲۲- کیهان تهران، دوشنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۴۱

۲۳- روزنامه کیهان، چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳۵۷، صفحه اول

۲۴- روزنامه کیهان تهران، چهارشنبه ۲۸ شهریورماه ۱۳۵۸، شماره ۱۰۸۱۰، صفحه ۹

خبرگزاری‌ها به نقل از یکی از روزنامه‌های دمشق گزارش دادند که دولت سوریه به رهبری حافظ اسد، همه‌گونه یاری و حمایت در اختیار انقلابیون ایران گذاشت و این حمایت‌ها به پیروزی مردم ایران علیه رژیم شاه کمک کرد.

خبرگزاری‌ها از دمشق خبر دادند که "صادق طباطبایی" سخنگوی دولت ایران اعلام کرد، سوریه و حافظ اسد به ایرانیان انقلابی در سرنگون ساختن محمدرضا پهلوی در فوریه گذشته مساعدت نمودند. صادق طباطبایی معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت در بیانیه‌اش که روز سه شنبه توسط روزنامه دولتی "تشرین" انتشار یافت، گفت: سوریه همه‌گونه حمایت و یاری در اختیار ایرانیان انقلابی گذارد و این حمایت‌ها و مساعدت‌ها به پیروزی آنها بر رژیم شاه یاری نمود. طباطبایی گفت مردم ایران و سوریه روابط عمیق و دوستانه دارند، لیکن رژیم شاه به خاطر حمایت از اسرائیل اجازه رشد و باروری به این روابط را نمی‌داد.

صادق طباطبایی پس از انتشار این گزارش توسط خبرگزاری‌ها در یک گفت و گوی تلفنی با خبرگزاری پارس اظهار داشت: "این راست است که سوریه در جریان روزهای دشوار انقلاب ملت ایران، از این انقلاب حمایت می‌کرد و حاضر بود همه‌گونه کمک حتی کمک نظامی به ایران بدهد اما هرگز نیازی به استفاده از کمک‌های عملی سوریه به مردم ایران پیش نیامد. وی با اشاره به مطالبی که به وسیله خبرگزاری‌های خارجی منتشر شده، گفت: "سوریه پیش از انقلاب، دادن هرگونه کمک از جمله کمک نظامی را به ایران اعلام کرده بود و این تمایل دولت و مردم سوریه به اطلاع امام نیز رسید اما ملت ایران خود به تنهایی رژیم طاغوتی را سرنگون کرد و نیازی به استفاده از کمک‌های سوریه پدید نیامد."

سند شماره ۲۶

ارتباط تروریست‌های ایرانی با تروریست‌های بین‌المللی^{۲۵}

محمد البصری رهبر جناح انقلابی مراکش، اساسی‌ترین رهبر مخالفین ضد شاه مراکش، طی سفری برای آشنایی بیشتر با انقلاب و انقلابیون ایران، دیدار دوستانه‌ای با رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران داشت. در این دیدار مسعود رجوی و چند تن دیگر از اعضای سازمان مجاهدین خلق حضور داشتند. محمدالبصری رهبر جناح انقلابی مراکش در یک گفت و گوی مطبوعاتی در مورد سازمان مجاهدین خلق ایران گفت:

این اولین بار نیست که ما با مجاهدین خلق ایران تماس می‌گیریم. ما قبلاً در سال ۱۹۷۰ با رزمندگان این سازمان در اردوگاه‌های چریکی سازمان آزادی بخش فلسطین و همچنین در کشورهای اروپایی در ارتباط بودیم.

این بحث برای اظهار نظر صاحب‌نظران گشوده است. نظر و مطالب خود را با ایمیل به ما برسانید.

rahavard@rahavard.com